

تبیین جامعه‌شناختی تأثیرات مردسالاری بر احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زنان از خود و از زندگی زناشویی^۱

نگار خزان*^۲، منصور وثوقی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۰۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۰۱

چکیده

در تحقیق حاضر با استعانت از نظریه‌های مردسالاری أبدا سلطانا (۲۰۱۰)، هشام شرابی (۲۰۱۰)، جودیت باتلر (۱۹۹۰)، سیمین (۱۹۵۹)، سیوتلاس (۲۰۱۰)، والدفولگل (۲۰۰۱) و نظریه‌های احساس محرومیت نسبی دیویس (۱۹۵۹)، دیوب و گیموند (۱۹۸۶)، واکر و مان (۱۹۸۷)، تیرابوسکی و ماس (۱۹۹۸) می‌کوشد تأثیرات مردسالاری بر احساس محرومیت نسبی، احساس بیگانگی از خود و احساس بیگانگی از زندگی زناشویی را در زنان متأهل بسنجد. جامعه آماری تحقیق را کلیه زنان متأهل ساکن در ۱۴ منطقه شهر اصفهان (N=۵۴۹۲۱) بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۰ تشکیل می‌دهد. نمونه آماری بر اساس فرمول کوکران و جدول کرجی و مورگان ۳۸۴ نفر محاسبه شده است. با استفاده از ابزار پرسشنامه و کاربرد روش تحقیق پیمایش اطلاعات مورد نیاز جمع‌آوری گردید. متغیرهای مردسالاری، احساس محرومیت نسبی، احساس بیگانگی از خود و از زندگی زناشویی در جامعه تحت مطالعه از طریق ساخت مقیاس و شاخص با روایی و پایایی قابل قبول سنجیده شده است. یافته‌های تحقیق نشان داد: - رابطه معنی‌داری میان متغیرهای مردسالاری در خانواده و احساس محرومیت نسبی زنان وجود دارد. - رابطه معنی‌داری میان متغیرهای مردسالاری در خانواده و احساس بیگانگی زنان از خود وجود دارد. - رابطه معنی‌داری میان متغیرهای مردسالاری در خانواده و احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی وجود دارد. - رابطه معنی‌داری میان احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی از خود در زنان وجود دارد. - رابطه معنی‌داری میان احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی از زندگی زناشویی در زنان وجود دارد. - متغیرهای مردسالاری و احساس محرومیت نسبی بر اساس تحلیل رگرسیون چندگانه ۵۸ درصد از تغییرات متغیر بیگانگی از خود و ۶۳ درصد از تغییرات متغیر بیگانگی از زندگی زناشویی را تبیین می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: مردسالاری، احساس محرومیت نسبی، بیگانگی از خود، بیگانگی از زندگی زناشویی، زنان

^۱ این مقاله مأخوذ از رساله دکتری جامعه‌شناسی تحت عنوان "تحلیل جامعه‌شناختی تجربه زیسته زنان از سلطه مردانه و آثار اجتماعی آن با تأکید بر احساس بیگانگی از خود و مناسبات زناشویی (مورد مطالعه: زنان شهر اصفهان).

^۲ نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، Negar.khazan79@gmail.com

^۳ استاد جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، vosooghi_mn@yahoo.com

مقدمه

علیرغم اینکه زنان در هر جامعه‌ای نیمی از جمعیت آن جامعه را تشکیل می‌دهند، مع‌الوصف بسیاری از تحقیقات در چند دهه گذشته (سگال^۱ و هسن^۲ ۲۰۱۳؛ لنگرمن و والاس^۳ ۱۹۸۵؛ برنارد^۴ ۱۹۹۱؛ استیر^۵ ۱۹۹۶؛ پیر^۶ ۲۰۱۰؛ فولر^۷ و شئون برگر^۸ ۲۰۱۳ و ...) نشان داده‌اند که جدا از سطح توسعه‌یافتگی جوامع، زنان هم به‌عنوان یک گروه اقلیت^۹ و هم به‌منابه یک طبقه فرودست^{۱۰}، وابسته^{۱۱} و آسیب پذیر^{۱۲} مطرح‌اند.

بخشی از مطالعات (فوش ۲۰۱۰، استیر ۱۹۹۶، والد فوگل ۲۰۰۱، ماسیونیس ۲۰۱۳ و ...) به طور اخص بر موقعیت اقتصادی، قدرت تصمیم‌گیری و منزلت و موقعیت اجتماعی^{۱۳} زنان در جوامع و پایگاه فرودست آنان نسبت به مردان متمرکز بوده و علت آن را استقلال، برتری و سیادت اقتصادی مردان نسبت به زنان دانسته‌اند. به‌زعم آنان تفوق و برتری اقتصادی و مالی مردان بر زنان نه تنها منجر به تقویت موقعیت فرودست زنان نسبت به مردان گردیده است، بلکه با ابدی کردن این موقعیت در آنان، درماندگی آموخته شده، احساسات بیگانگی از خود و از مناسبات زناشویی و احساس محرومیت نسبی را تقویت کرده است.

علیرغم توجه پژوهشگران مسائل خانواده و جامعه‌شناسان و آسیب‌شناسان اجتماعی به مسائل زنان در ایران طی چند دهه گذشته، به نظر می‌رسد که برخی از موضوعات و مسائل اجتماعی خاص زنان نظیر پدیده مردسالاری^{۱۴} و سلطه مردانه بر زنان^{۱۵} و آثار آن در شکل

۱. Segal

۲. Hansen

۳. Wallace

۴. Bernard

۵. Stier

۶. Pear

۷. Fuller

۸. Schoenberger

۹. Minority

۱۰. Subordinate

۱۱. Dependent

۱۲. Vulnerable

۱۳. Status

۱۴. Patriarchy

۱۵. Men Domination on women

فرودمیت زنان^۱، بیگانگی زنان از خود^۲ و از روابط زناشویی^۳، حاشیه‌نشینی زنان^۴، احساس محرومیت نسبی^۵، احساس طرد و حذف^۶ و احساس درماندگی و ناکامی^۷ کم‌تر مورد توجه و تدقیق پژوهشگران اجتماعی قرار گرفته و کم و بیش مغفول مانده است.

غلبه‌ی تفاسیر خاص از موضوعات و مقولاتی نظیر نقش‌های زناشویی، آموزش و اشتغال، همسرزینی، فرزندخواهی، ازدواج، طلاق و مانند آن را می‌توان زمینه‌ساز توجه کم‌تر پژوهشگران و صاحب نظران علوم اجتماعی به موضوع سلطه‌ی مردانه و تجربه‌ی زیستی زنان از آن و پیامدهای حاصله در شکل احساس بیگانگی از خود و روابط زناشویی، احساس طرد، احساس محرومیت نسبی و مانند آن دانست.

در ایران نیز علیرغم افزایش مطالعات مربوط به زنان خصوصاً در خصوص فرصت‌های آموزشی، اشتغال و فرصت‌های شغلی، خشونت علیه زنان، طلاق و جدایی، هم بودی^۸ تغییر ارزش‌ها حول محور جنسیت و مانند آن، تحقیقی که به‌طور اخص متمرکز بر موضوع تجربه زیسته زنان از سلطه مردانه و پیامدهای آن در شکل احساس از خود بیگانگی و بیگانگی از مناسبات زناشویی، احساس طرد، احساس محرومیت نسبی و مانند آن باشد صورت نگرفته است.

جستجوی رایانه‌ای و کتابخانه‌ای منابع بالنسبه مرتبط با موضوع سلطه مردانه، وضعیت فرودمت زنان نسبت به مردان در ساختار اجتماعی جامعه کنونی نشان‌دهنده مطالعات محدودی در این زمینه است.

طرح و بیان مساله

مطالعات انجام شده در چند دهه‌ی گذشته در خصوص موقعیت زنان در ساختار اجتماعی جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه (با تأکید بر موقعیت زنان از نظر تحصیلی و آموزشی، اشتغال و کار

^۱. Women's Subordination

^۲. Women's Self-Alienation

^۳. Alienation from Marriage Relationships

^۴. Women's Marginality

^۵. Relative Deprivation

^۶. Exclusion

^۷. Frustration

^۸. Cohabitation

و درآمد و ثروت) نشان می‌دهد که زنان در موقعیت فرودست و نازل‌تری نسبت به مردان قرار دارند.

دفتر سرشماری آمریکا در سال ۱۹۹۸ گزارش کرده است که میانگین درآمد سالانه زنان شاغل تمام وقت آمریکایی حدود ۲۶۰۲۹ دلار بوده، حال آنکه این رقم برای مردان شاغل تمام وقت حدود ۳۵۲۴۸ دلار بوده است. این بدان معنی است که به ازای هر دلار تحصیل شده توسط مردان، زنان تنها ۷۵ سنت به دست آورده‌اند. براساس این گزارش در سطح فوقانی طبقات درآمدی در ایالات متحده آمریکا، مردان به نسبت بیش از ۳ برابر از زنان درآمد داشته‌اند به طوری که در سطح درآمدی سالانه ۷۵۰۰۰ دلار و بیشتر نسبت مردان به زنان ۳ به ۱ است ۱۱/۷ درصد در مقابل ۳/۸ درصد (US. Bureau of Census, 1998)

مطالعات متعددی دلایل و علل متنوعی بر فرودستی اقتصادی زنان خصوصاً از نظر میزان درآمد^۱ و ثروت^۲ متصور شده‌اند.

پارسل^۳، مولر^۴ و کوولیر^۵ ۱۹۹۲، به لوم^۶، ۱۹۹۱ و بلاس^۷ ۲۰۱۱، هافمن^۸، و لاسکو و بیلبی^۹ ۱۹۹۶ علت عمده را در خصوص کمی درآمد و ثروت زن نسبت به مرد به نوع شغل و فعالیت اقتصادی آنان نسبت داده‌اند. این محققین متذکر شده‌اند که در جوامع صنعتی علی‌الخصوص در ایالات متحده زنان عمدتاً در مشاغل بخش خدماتی^{۱۰} و دفتری-اداری^{۱۱} شاغل‌اند. این مشاغل اساساً از بعد فرهنگی مشاغل کم‌منزلت و کم‌اهمیت و از حیث اقتصادی کم‌درآمد و نازل است. (به نقل از ماسیونیس 2013:230).

در تحقیقات دیگر، عامل ساختار خانواده و نقش فرهنگی زن در آن ساختار به عنوان علت اصلی ضعف بنیهای اقتصادی زنان در جوامع ذکر شده است. فوش^{۱۲} ۲۰۱۰، استیر^{۱۳} ۱۹۹۱ و

^۱. Income

^۲. Wealth

^۳. Parcel

^۴. Mueller

^۵. Cuvelier

^۶. Blum

^۷. Bellas

^۸. Huffman

^۹. Beilby

^{۱۰}. Service Jobs

^{۱۱}. Clerical Jobs

^{۱۲}. Fuchs

^{۱۳}. Stier

والد فوگل^۱ ۲۰۰۱ متذکر شده‌اند در اغلب فرهنگ‌ها نقش والدینی^۲ برای زنان تعریف می‌شود و مسئولیت والدین اساساً به‌عهده‌ی مادران است تا پدران. بارداری زنان و نگهداری و پرورش نوزادان و کودکان بسیاری از زنان را از فعالیت خارج از خانه و ورود به بازار کار و نیروی تولید^۳ بازمی‌دارد و فرصت درآمدزایی، ثروت‌اندوزی، تحکیم موقعیت اقتصادی، قدرت تصمیم‌گیری، استقلال و سلطه فرهنگی را به مردان اعطا می‌کند (ماسیونیس ۲۰۱۳: ۲۳۰). حتی زمانی که پس از فراغت از مسئولیت بارداری و زایمان و پرورش فرزندان به بازار کار محلق می‌شوند از فرصت‌های شغلی کم‌تر، مناصب و موقعیت‌های شغلی فرودست‌تر و حقوق و دستمزدهای نازل‌تری نسبت به مردان برخوردارند (همان منبع، ص ۲۳۱).

عامل دیگر در نزول بنیه اقتصادی زنان نسبت به مردان خصوصاً در باب زنان شاغل تقسیم نیروی کار آنان به دو بخش کار خانه و کار بیرون از خانه است که نیرو و توان آنان را دو نیمه و دو شقه کرده، هم از حیث روحی و روانی و هم از نظر مالی و اقتصادی آنان را مضطرب، همراه با استرس و فشار روانی و مغبون و متضرر می‌سازد (همان، ص ۲۳۱).

در برخی از مطالعات (فیجین^۴ ۲۰۰۵، جریمی آدام اسمیت^۵ ۲۰۰۹، پیر^۶ ۱۹۹۸، فولر^۷ و شوئن برگر^۸ ۲۰۱۳) بر عامل تبعیض^۹ علیه زنان تأکید شده است. سلب فرصت‌های شغلی و حرفه‌ای دارای مزیت‌های اقتصادی بالا با قابلیت پاداش‌دهی بیشتر، سوق دادن زنان به مشاغل پست‌تر با دستمزدها و حقوق نازل‌تر، منع زنان از ورود به مناصب و مشاغل مدیریتی معتبر با قدرت تصمیم‌گیری مؤثر و نظایر آن از مصادیق بارز تبعیض جنسیتی علیه زنان است. جسی برنارد^{۱۰} ۱۹۸۶ از نظریه پردازان فمینیسم لیبرال مدعی است که مردان هم در محیط خانه و هم در محیط کار کوشیده‌اند که زنان را حاشیه‌نشین^{۱۱} سازند. آنان در حوزه خصوصی (خانواده) کوشیده‌اند زنان را با سوق دادن به درون حریم خانه، آنان را از عرصه فعالیت‌های

^۱. Waldfogel

^۲. Parenting Role

^۳. Labor Force

^۴. Feagin

^۵. Jermey Adam Smith

^۶. Pear

^۷. Fuller

^۸. Schoenberger

^۹. Discrimination Against Women

^{۱۰}. Bernard

^{۱۱}. Marginalize

عمومی که منبع بیشترین و بزرگترین پاداش‌های اجتماعی و عامل استقلال اقتصادی و توسعه قدرت سیاسی است بازدارند. مردان هم چنین در بخش و سپهر عمومی کوشیده‌اند از دستیابی زنان به مشاغل تصمیم‌گیری و مدیریتی سطوح بالا با حقوق و مزایای مالی و اقتصادی بیشتر جلوگیری کنند و موانعی بر سر راه پیشرفت شغلی و فرصت‌های دستیابی به مشاغل و مناصب با منزلت ایجاد نمایند. (Ritzer, 2010: 163-169).

در این خصوص ریتزر^۱ ۲۰۱۰، جرمی آدام اسمیت^۲ ۲۰۰۹، بنوکریتیس^۳ و فیجین^۴ ۲۰۰۵ به مفهوم سقف شیشه‌ای^۵ اشاره کرده‌اند. آنان با این مفهوم به سلطه و نفوذ و قدرت سیاسی مردان در ایجاد موانعی برای زنان در دستیابی به مشاغل بالاتر و با منزلت‌تر اشارت دارند. اصطلاح سقف شیشه‌ای همانطوری که جرمی آدام اسمیت (۲۰۰۹) و ماسیونیس (۲۰۱۳) اشاره کرده‌اند به پدیده رشد و برخورد اشتغال زنان با موانع تعیین شده و تعریف شده دلالت دارد. در بسیاری از موارد زنان در برخی سازمان‌ها و مؤسسات خصوصی یا دولتی مدارج رشد و ترقی شغلی را طی می‌کنند و تا مدارج و سطوحی بالا می‌آیند و سپس متوقف می‌شوند و دیگر مجوز صعود و ارتقاء^۶ را ندارند. در واقع به نظر می‌رسد مانع یا سقفی وجود دارد که از پیشرفت و رشد حرفه‌ای و شغلی بیشتر آنان جلوگیری می‌کند.

به‌عنوان مثال، برخی از زنان در ایالات متحده آمریکا به سطوح بالاتر مدیریتی دست می‌یابند، اما نمی‌توانند درهای مدیریت اجرایی را بگشایند. آن‌ها می‌توانند مشاغل مدیریتی و اجرایی معتبر و پرنفوذ را از پشت شیشه‌ای ببینند، اما نمی‌توانند مانع را از میان بردارند. (جرمی آدام اسمیت، ۲۰۰۹: ۷-۸).

چه شواهدی در مورد این موانع شیشه‌ای وجود دارد؟ اغلب پاسخ‌های داده شده (ریتزر، ۲۰۱۰، بنوکریتیس و فیجین ۲۰۰۵، ماسیونیس ۲۰۱۳، جرمی آدام اسمیت ۲۰۰۹، سلطانا ۲۰۱۰، دیکنسون ۲۰۰۱ و ...) متوجه سلطه مردان بر زنان^۷ و قرار دادن زنان در موقعیت‌های فرودست‌تر^۸ است. در یک مطالعه درباره موفقیت ۱۰۰۰ کمپانی توسط وزارت کار آمریکا در سال ۱۹۹۲ دیده

^۱. Ritzer

^۲. J. Adam Smith

^۳. Benokraitis

^۴. Feagin

^۵. Glass Ceiling

^۶. Promotion

^۷. Patriarchy

^۸. Subordinated Positions

شده که اگرچه ۳۲ درصد کارکنان این کمپانی‌ها زن هستند، مع الوصف تنها ۱۶/۹ درصد مدیران را تشکیل می‌دهند. زنان در بالاترین سطوح شرکت‌ها فقط ۶/۰۶ درصد مسئولیت اجرایی را برعهده داشتند. دقیقاً همین الگو در مورد افراد رنگین پوست نیز صادق است. هر قدر به سطوح بالاتر شرکت‌ها می‌رویم تعداد زنان و افراد رنگین پوست کم‌تر می‌شود و این همان معنای سقف شیشه‌ای است. در میان زنانی که گفته بودند در شرکت‌های قبلی‌شان سقف شیشه‌ای وجود داشته، ۸۰ درصد اظهار داشتند این مانع دلیل مهمی برای ترک کار بوده است. این زنان معمولاً به شرکت‌هایی منتقل شده‌اند که شرائط عادلانه‌تری برای آنان داشته است و یا آنها خود یک کار تجاری را آغاز کرده‌اند. مطالعات نشان می‌دهند کارهای تجاری که در مالکیت خود زنان است در حال شکوفایی و رونق است. این پدیده نشانه‌ای از مقاومت زنان در برابر سلطه مردان است. بسیاری از زنان با استعداد و رهیده از سلطه اقتصادی و وابستگی مالی و فرودستی علمی و تحصیلی در برابر مانع شیشه‌ای باقی نمی‌مانند و به گونه‌ای منفعل آن را تحمل نمی‌کنند. آنها در عوض به شرکت دیگری می‌روند یا فعالیت تجاری و اقتصادی و حرفه‌ای خود را آغاز می‌کند معه‌ذا درصد این زنان نسبت به زنان متأثر از پدیده سقف شیشه‌ای بسیار قلیل و اندک است. (گودرزی، ۱۳۸۸: ۳۹-۳۶)

با توجه به ایدئولوژی مردسالاری و تاثیرات آن بر زنان در شکل احساس بیگانگی، احساس محرومیت نسبی، احساس طرد، احساس در حاشیه ماندن، احساس ناکامی و مانند آن در آراء صاحب نظرانی نظیر بارتلر، دورتی اسمیت، هشام شرابی، آیدا سلطانا، جسی برنارد، کارل مارکس، اریش فروم، ملوین سیمن، تیرابوسکی و ماس تحقیق حاضر ضمن مروری مجمل بر دیدگاه‌های فوق، چارچوب نظری و فرضیات خود را بر آنها استوار نموده است. جامعه مطالعاتی تحقیق را زنان متأهل ساکن در مناطق ۱۴ گانه شهر اصفهان تشکیل می‌دهد. نمونه آماری بر اساس قواعد تعیین حجم نمونه و روش نمونه‌گیری خوشه‌ای - طبقه‌ای تعیین و با استفاده از روش تحقیق پیمایش و تکنیک پرسشنامه داده‌ها و اطلاعات مورد نیاز جمع‌آوری و تحلیل گردیده‌اند.

اهداف تحقیق

هدف اصلی تحقیق تبیین تاثیرات سلطه مردانه (مردسالاری) خانواده بر احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی از خود و از زندگی زناشویی زنان از طریق تست تجربی رابطه متغیرهای علی است. به طور اخص هدف‌های مورد نظر عبارتند از:

- ۱ - سنجش رابطه میان مردسالاری در خانواده و احساس محرومیت نسبی در زنان تحت مطالعه
- ۲ - سنجش رابطه میان مردسالاری در خانواده و احساس بیگانگی زنان از خود
- ۳ - سنجش رابطه میان مردسالاری در خانواده و احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی

پیشینه مطالعات

موضوع مورد مطالعه موضوع بدیعی است که مناسبات میان مردسالاری در خانواده و احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی از خود و از روابط زناشویی را در زنان با استعانت از داده‌های تجربی بررسی می‌کند. مروری بر مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که هریک از متغیرهای مورد نظر به طور منفرد در مطالعات پیشین بررسی و سنجیده شده‌اند. معهداً روابط علت و معلولی و همبستگی میان مردسالاری، احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی از خود و از زندگی زناشویی در زنان نه در مطالعات خارجی و نه در تحقیقات داخلی بررسی نگردیده است. ویل دورانت و آندره میشل از نخستین محققان و صاحب نظرانی هستند که با نگاهی جامعه شناختی به مطالعه‌ای تاریخی در باب تحولات نقش جنسیتی^۱ در جوامع بشری پرداخته‌اند.

به زعم آندره میشل این نکته که چگونه مناسبات مادرسالارانه شکل گرفت و سپس جایش را به مردسالاری داد موضوعی نیست که صرفاً به اهمیت نقش زاینده‌گی زنان در نخستین دوره تاریخ بشری پیوند داشته باشد، بلکه مهم‌تر از همه لازم است مکانیسم و سازوکار تحول مذکور را به تحولات مربوط به شیوه‌های تولید در دوره‌های مختلف جوامع انسانی ارتباط داد.

آندره میشل محقق فرانسوی اشاره می‌کند با شکل‌گیری نظام کشاورزی و یکجانشینی همراه با مالکیت خصوصی و انباشت سرمایه، زمینه ایجاد بهره‌کشی یک جنس از دیگری به وجود آمد. کشاورزی، به سبب نیازی که به نیروی کار مردانه داشت. رفته رفته اهمیت اقتصادی مردان در چرخه تولیدی را افزایش داد و در نهایت به ایجاد مناسبات پدرسالارانه به عنوان نظامی سیاسی کمک کرد. استقرار نظام مذکور آغاز شکل‌گیری پدیده جنسیت و تبعیض میان مردان و

^۱. Gender Role Change

زنان محسوب می‌گردید. پژوهشگران اجتماعی و تاریخی، این تحول را با ارتباط به ابزارهای تولیدی و تکامل آنها در جوامع باستانی ارزیابی می‌کنند که در واقع، نوعی جایگزینی نیروی کار زنانه نیز بود زیرا با اختراع خیش که آلتی مردانه محسوب می‌گردید نقش کج بیل به عنوان ابزاری مختص کار زنان دگرگون و به حاشیه رانده شد (صمدی‌راد، منبع پیشین، ص ۲۱-۳۰). ویل دورانت می‌گوید زیاد شدن دارایی قابل انتقال انسان از قبیل حیوانات اهلی و محصولات زمین، بیشتر به فرمانبرداری و انقیاد زنان کمک کرد، چرا که مردان در این هنگام از آنها می‌خواستند که کاملاً وفادار بوده تا کودکانی که به دنیا می‌آوردند و میراث می‌برند، فرزندان حقیقی خود مردان باشند. رفته رفته انتقال ارث که تا آن موقع از طریق زن صورت می‌گرفت به اختیار مردان درآمد و حق مادری در برابر حق پدری سر تسلیم فرود آورد و خانواده پدر شاهی که بزرگترین مرد خانواده ریاست آن را داشت در اجتماعی به منزله واحد اقتصادی و قانونی و سیاسی و اخلاقی شناخته شد... از این به بعد، زن و فرزندان عنوان پدر یا پدر بزرگ و پس از آنان شوهر را پیدا کردند و برای زناشویی، همان‌گونه که غلام و کنیز در بازار مبادله می‌شدند، زن را نیز می‌خریدند و هنگام وفات شوهر، زن نیز مانند انواع دیگر دارایی وی به میراث می‌رفت و پدر خانواده حق داشت با زن و فرزندان خود هر چه می‌خواهد بکند و یا بفروشد و یا کرایه دهند ... (ویل دورانت، ۱۳۳۷: ۴۴-۴۳).

به‌زعم آندره میشل از لحاظ حقوقی، آنچه که تداوم وابستگی زنان به مردان را تضمین می‌کرد تاکید عمده بر حفظ مالکیت خصوصی و حقوق پدر بر ارث بود. با محروم ساختن زنان از حق اداره اموال خانوادگی، در واقع، زمینه استقلال آنان نیز زایل گشت.

در قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی مخالفت‌های زنان تا حدودی گسترش یافت و علی‌رغم تعدد وسایل تنبیهی و سرکوب که هم از طریق کلیسا و هم حکومت اعمال می‌شد فریادهای اعتراض‌آمیز زنان به گوش می‌رسید. (آندره میشل؛ ۱۳۷۲: ۵۶-۵۱). در انقلاب فرانسه به مدت کوتاهی، آزادی عمل وعده داده شد. حتی افرادی نظیر «کوندرسه» در مجلس ملی پیشنهاد اعطای حق رأی به زنان را مطرح کردند با این حال به رغم تاکید بر آزادی و برابری می‌شد آرمان آزادی زنان به تحقق نپیوست (ویل دورانت: ۱۳۷۱: ۱۴۹).

آندره میشل می‌نویسد: وجود تناقض‌های موجود در فرانسه قرن ۱۸ به افزایش مطالبات حقوق سیاسی زنان دامن می‌زد. زنان قرن هجدهم به درخواست‌هایی که قبلاً در قرن پانزدهم راجع به حق آموزش و حقوق اقتصادی بیان شده بودند، طرد دوگانگی اخلاق جنسی و مطالب

حقوق سیاسی را نیز می‌افزودند و بالاخره به این تفکر «آزادی زنان یعنی آزادی تمامی جامعه» مشروعیت می‌بخشیدند.

در دوره ناپلئون مبارزات شکل گرفت در آثار و نوشته‌های زنان فمینیست و مردان طرفدار آزادی حقوق انسانی باعث اعمال فشار بر قوانین مصوب و تغییر و اصلاح آن گردید. در سال ۱۸۳۰ میلادی تحت تأثیر دو جریان «رمانتیسیم» و «سن سیمونیسیم»، تنفر از زن در عقاید عمومی رنگ باخت و فضای عمومی برای پیشرفت مباحث فمینیستی آماده‌تر گردید (نگاهی به فمینیسم از آغاز تاکنون؛ مجموعه مقالات: ۲۵۶).

بل و فورس (۱۹۵۶) در تحقیق خود در باب عوامل مؤثر بر انفعال و مشارکت پایین برخی از گروه‌های اجتماعی در سازمان‌های محلی و اجتماعی^۱ و گروه‌های داوطلب^۲ و ارادی نشان دادند که رابطه معنی‌داری میان وضعیت اجتماعی - اقتصادی (SES)^۳ افراد به عنوان متغیری ترکیبی مشتمل بر تحصیلات، درآمد و منزلت شغلی و مشارکت در سازمان‌ها و گروه‌های داوطلب و محلی وجود دارد. خصوصاً فعالیت‌های سیاسی افراد با میزان درآمد آن‌ها به شدت همبسته است. آنان با مقایسه مشارکت و فعالیت اجتماعی و سیاسی زنان متعلق به SES های بالا، متوسط و پایین در انجمن‌ها ارادی، گروه‌های داوطلب و سازمان محلی در ایالات متحده آمریکا دریافتند که زنان برخوردار از امکانات اقتصادی^۴ بالا بیش از زنان فاقد استقلال و امکانات اقتصادی و با SES پایین در امور اجتماعی و سیاسی فعالیت دارند، در گروه‌های داوطلب و ارادی عضو هستند، در برنامه‌های عام‌المنفعه متعلق به کلیسا شرکت می‌کنند و در سازمان‌های محلی مشارکت فعال دارند.

مطالعات وایلسکی در باب «بیگانگی و درگیری»^۵ نشان می‌دهد که بخش مهم از موازین و استانداردهای ارزشی و هنجاری مرتبط با زندگی اجتماعی دموکراتیک ناظر بر مفهوم «مسئولیت»^۶ است. از هر عضو از جامعه انتظار می‌رود به درجاتی به ثبات و دوام جامعه کمک نموده و در امور و برنامه‌های معطوف به توسعه اجتماعی مشارکت نمایند مع الوصف در عمل

^۱ Community organizations

^۲ Volun Tery Groups

^۳ Socio - Economic Status

^۴ Economic Affluence

^۵ Alienation and Involvement

^۶ Responsibility

ساختارهای حاکم به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که درگیر شدن و مشارکت برخی از گروه‌های اجتماعی نظیر اقلیت‌ها، زنان، فقرا و نظایر آن را در امور جامعه یا منع می‌کند و یا محدود می‌سازد. این خود متقابلاً احساس تعلق، هم‌بودی، پیوند و احساس هویت اجتماعی را در این گروه‌ها کاهش داده و احساس بیگانگی، طرد و در حاشیه بودن را در آنان تقویت می‌کند. یافته‌های وایلسکی این فرضیه را تأیید می‌کند که میان احساس فرودستی، بیگانگی و طرد و دورگزینی تحمیلی^۱ رابطه مستقیم و معنی‌داری وجود، دورگزینی تحمیلی ناظر بر طرد فرد یا گروه از جریان‌های اجتماعی و مشارکتی است (وایلسکی، ۱۹۶۱ به نقل از فریمن و جونس، ۱۹۹۰: ۲۰۷).

آبدا سلطانا (۲۰۱۰) در مطالعه خود تحت عنوان «مردسالاری و فرودستی زنان^۲» به بررسی رابطه میان مردسالاری و فرودستی زنان در بنگلادش پرداخته است. سلطانا مدعی است که مردسالاری مانع عمده‌ای بر سر راه پیشرفت و تعالی زنان در جامعه است. مردان زنان را در تقید و کنترل خود دارند. در یک جامعه مردسالار نهادهای اجتماعی متأثر از ارزش‌های مردسالارانه و روابط اجتماعی ناشی از آن مسئول فرودستی و نازل موقعیت زنان در ساختارهای اجتماعی هستند. در چنین اجتماعاتی سلطانا مدعی است که جامعه اقتدار و الویت مطلق را به مردان داده و زنان را در موقعیتی پست‌تر نگه می‌دارد. در مفهوم‌سازی «فرودستی^۳» سلطانا متذکر می‌شود که فرودستی نتیجه مستقیم مردسالاری است. او در مطالعه خود در بنگلادش گزارش کرده است که اجبار، فشار، تبعیض، تحمیل و کنترل مردان بر زنان را در همه زمینه‌ها، سطوح و جنبه‌های جامعه بنگلادش از محیط خانه تا روابط اجتماعی، دین، سیاست، مدرسه، کتب درسی، قوانین، وسایل ارتباط جمعی، کارخانه‌ها، ادارات می‌توان مشاهده کرد. سلطانا (۲۰۱۰) با تکیه بر دیدگاه لرنر (۱۹۸۹) در کتاب «پیدایی مردسالاری^۴»، ضمن مفهوم‌سازی «فرودستی» به عنوان وضعیتی اجتماعی که در آن فرد یا گروه یا سازمان به اجبار یا فشار و یا اعمال زور تحت انقیاد، کنترل و زیردست فرد، گروه یا سازمان دیگر قرار می‌گیرد، مدعی است که ایدئولوژی مردسالارانه با دور نگه داشتن زنان از سیستم‌های قدرت دست به اعمال دو شیوه از مردسالاری زده است:

^۱ Imposed Retreatism

^۲ Patriarchy and Womens Subordination

^۳ Subordination

^۴ The Creation of Patriarchy

«مردسالاری خصوصی^۱» و «مردسالاری عمومی^۲»

به نظر سلطانا مردسالاری خصوصی اساساً در حوزه خانواده مشاهده می‌شود که در آن نظام ارزشی، سلسله مراتب، امتیاز تصمیم‌گیری، مالکیت، تقسیم کار، اعمال قدرت و نظایر آن عمدتاً در جهت کنترل، بهره‌کشی، تضعیف، فرودست کردن و تحقیر زنان در محیط خانه عمل می‌کند. مردسالاری عمومی به‌طور کلی در سپهر عمومی متمرکز است و ناظر بر زمینه‌ها و اموری مربوط به اشتغال، آموزش، حکومت و مانند آن است. در بخش عمومی تبعیض و ستم در زمینه‌هایی نظیر کار، جداسازی جنسیتی، دستمزدها، تحصیل، استخدام، حضور در پست‌های مدیریتی، فعالیت اقتصادی، سرمایه‌گذاری، تولید و توزیع، تحرک اجتماعی و مانند آن دیده می‌شود.

سلطانا نتیجه می‌گیرد نظام مردسالاری نظامی است مبتنی بر سلطه و فرماندهی مردان و فرودستی و فرمانبری زنان در همه بخش‌ها و زمینه‌ها جامعه نظیر بخش اقتصاد، بخش سیاست، بخش اجتماع و بخش فرهنگ (سلطانا، ۲۰۱۰: ۱۴-۸).

سیمونا سیوتلا^۳ (۲۰۱۰) در یک مطالعه میان فرهنگی در باب فرودستی زنان و آثار و عوارض ناشی از فرودستی در کشورهای تایلند، لهستان، بلغارستان، یونان و مصر نشان می‌دهد که اولاً فرودستی زنان علیرغم سطح توسعه‌یافتگی، موقعیت جغرافیایی، خصوصیات ملی و ویژگی‌های فرهنگی این جوامع امری بالانسبه شایع و جهانشمول است و ثانیاً با وجود تفاوت در صور، میزان و شدت، شیوع و گستره و آثار و عوارض فرودستی زنان در این کشورها، زنان در مقایسه با مردان در این جوامع در موقعیت‌های نازل‌تر و پست‌تری نسبت به مردان قرار دارند. یافته‌های سیوتلا نشان می‌دهد که عمده‌ترین زمینه‌ها و حوزه‌هایی که زنان این کشورها، فرودستی، نابرابری و تبعیض را تجربه می‌کنند فرصت‌ها و موقعیت‌های رقابت و موفقیت، کار و شغل، تحصیلات، مالکیت، ارث، فعالیت اقتصادی و تصمیم‌گیری است.

هشام شرابی^۴ (۱۹۸۷) در تحقیق خود تحت عنوان «پدرسالاری جدید در جهان عرب» نشان می‌دهد که مدرنیته در کشورهای عربی و اسلامی تحریف شده و تنها به نحوی صوری همان گفتمان‌های اقتدارگرا، مردسالاری، فرودستی و حاشیه‌نشینی زنان و ساختارهای پدرسالارستی را نوسازی و در واقع بازتولید کرده است. هشام شرابی نشان می‌دهد علیرغم افزایش سطح

^۱ Private Patriarchy

^۲ Public Patriarchy

^۳ Simona Ciotlaus

^۴ Hesham Sharabi

آگاهی و نگرش زنان، توسعه آموزشی، اشتغال نسبی در بخش‌های مختلف تولیدی، خدماتی و بوروکراتیک، مشارکت سیاسی و آزادی‌های نسبی آنها در جامعه عرب، نظام مردسالار جامعه عرب ضمن تحریف نوسازی و مدرنیته، ساختارهای پدرسالار سنتی را نوسازی و بازتولید نموده و در عمل زنان را به عنوان یک گروه اقلیت و به مثابه یک طبقه فرودست و وابسته تلقی می‌کند. از طرفی تفوق و برتری اقتصادی و مالی مردان بر زنان همچنان پابرجاست. عامل ساختار خانواده و نقش فرهنگی زن در آن ساختار به عنوان عاملی عمده در ناتوانی و ضعف بنیه اقتصادی زنان در جوامع عربی مطرح است. در فرهنگ سنتی عرب نقش والدینی^۱ به عهده زنان و مادران محول شده است. زنان با آنکه به مدرسه و دانشگاه می‌روند، در بازار کار صاحب شغل و حرفه می‌شوند. در فعالیتهای اجتماعی ورود می‌یابند ولی همچنان مسئولیت مادر بودن و وظیفه والدینی او را اسیر خود می‌سازد و انتظارات جامعه مردسالار سبب می‌شود تا آنان فرصت مستقل شدن درآمدزایی، مال‌اندوزی، بهبود موقعیت اقتصادی، قدرت تصمیم‌گیری، اقتدار و سلطه فرهنگی را به مردان بسپارند. (هشام شرابی، ۱۹۸۷: ۹۳-۸۱).

در سال ۱۳۸۶ محمد حسین درویش ملأ به "سنجش میزان احساس محرومیت نسبی" پرداخته است. بنیان‌های نظری این تحقیق عمدتاً بر آراء جیمز دیویس، آبرامز، تاجفل و ترنر، لئون فستینگر، راولز و تیرابوسکی و ماس، استوار است. نتایج پژوهش مبین آن است که: ۱- میان احساس محرومیت نسبی (مؤلفه عاطفی) و محرومیت نسبی ادراکی (مؤلفه شناختی) رابطه معنی‌داری وجود دارد. ۲- میان احساس محرومیت نسبی و هریک از متغیرهای وضعیت فعالیت اقتصادی (اشتغال)، سن، جنس، تحقیقات، درآمد و وضع مالکیت مسکن رابطه وجود دارد. ۳- نتایج حاصل از نیکویی برازش مدل نظری از طریق کاربرد رگرسیون چندگانه و تحلیل مسیر نیز مبین آن است که متغیرهای وضع مالکیت مسکن، جنس، درآمد ماهانه خانوار، سن، وضعیت تأهل، سطح تحصیلات، وضعیت فعالیت و بعد خانوار، به ترتیب بیشترین تغییرات متغیر وابسته (احساس محرومیت نسبی) را تبیین می‌کنند. اثر کل متغیرهای مستقل بر روی متغیر وابسته برابر ۶۹/۶ درصد است.

آزاده و دهقان فرد (۱۳۸۵) در تحقیقی با عنوان "خشونت علیه زنان در تهران: نقش جامعه پذیری جنسیتی، منابع در دسترس زنان و روابط خانوادگی" نشان دادند که نوع روابط در خانواده دارای نقش اساسی در تعیین میزان خشونت علیه زنان بوده، همچنین بین شیوه جامعه پذیری

^۱ Parenting Role

نقش‌های جنسیتی، سرمایه‌ها و منابع در دسترس زنان و شکل روابط در خانواده جهت یاب با خشونت علیه زنان رابطه معناداری وجود داشته است. در تحلیل چند متغیری، روابط گفتمانی و درآمد ماهانه به ترتیب به عنوان مهم‌ترین تبیین کننده‌های خشونت علیه زنان معرفی شده و ضریب تعیینی برابر با ۷۷ درصد را برای توضیح خشونت علیه زنان به دست داده‌اند.

پژوهشی با عنوان "بررسی جامعه شناختی رضایت زنان از مناسبات زناشویی" توسط مریم نسیمی نشان داد که بین رضایت جنسی و متغیرهای سن، شیوه‌های تربیتی استبدادی و مردسالارانه، دارا بودن مهارت زندگی، برداشت نادرست از آموزه‌های دینی، رضایت از وضعیت اقتصادی، تعاملات عاطفی، رضایت از سایر ابعاد زندگی، باورها و نگرشهای جنسی غلط و نحوه اجتماعی شدن همبستگی بالا وجود دارد.

مبانی نظری

مبانی نظری بیگانگی

نظریه‌های بیگانگی عمدتاً در حوزه‌ها و مکاتب جامعه‌شناسی و روان‌شناسی وضع و بسط یافته است. مع‌الوصف رویکرد هر یک در تبیین، تعریف و شناخت علل، موضوعات و اشکال بیگانگی متفاوت است. گرچه هر دو حوزه جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بیگانگی را به مفهوم انفصال و انفکاک کنشی و شناختی فرد (افراد) از برخی پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی، دیگران و خود تعریف می‌کنند، مع‌الوصف در سطح مطالعه، علل موجوده، موضوع و شکل بیگانگی با یکدیگر اختلاف دارند (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۳۳). روان‌شناسان از یک سو با فرض علل روان‌شناختی بر بیگانگی عمدتاً متوجه مطالعه آن در سطح فردی بوده و با ربط بیگانگی به شخصیت، مزاج و نیروهای سرکش درونی، سرکوب غرائز درونی انسان توسط جامعه را مطرح ساخته، به چگونگی روش شخصیت‌سازگار، پرخاشگر، انتقام‌جو، سرخورده و بیگانه از خویش تاکید می‌کنند (همان منبع، ص ۳۳). در این مقاله به طور مجمل به نظریات برخی از نظریه پردازان در خصوص بیگانگی اشاره می‌شود:

کارل مارکس^۱

^۱ Karl Marx

نظریه سیاسی بیگانگی^۱ با مارکس آغاز می‌شود. به نظر مارکس نخست تحت فراگرد برون افکنی، انسان استعدادها، توانائی‌ها و قابلیت‌های درونی خود را در لحظه‌ای از جریان زندگی اجتماعی خویش بیرون می‌ریزد. این خود در لحظه‌ای دیگر واقعیت‌های اجتماعی چون نهادها، ساختارها، ارزش‌های فرهنگی، قواعد رفتار، هنجارها و نظام اجتماعی را بنیان می‌نهد. سپس این عینیت‌های خارجی پس از تجلی و ثبات میل به تحمیل خود بر آفرینندگان خویش یعنی انسان می‌کنند. بدین ترتیب در دوره‌های خاص تاریخی انسان سازنده و خودآفرین مقهور محصول کار خود که عینیت و شیئیت یافته و به صورت نظام اقتصادی- اجتماعی درآمد‌اند می‌گردد تا بدان‌جا که این اشیاء و اعیان خارجی از آفرینندگان خویش بیگانه گشته و آفریننده خود را آفریده حس می‌کند. مارکس چنین فراگردی را که شخصیت آدمی را در معرض خطری هولناک قرار می‌دهد بیگانگی می‌نامد. (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۴۹). مارکس معتقد است چنین بیگانگی بیش از پیش انسان را از مفهوم واقعی انسانیت و از طریق مدنیت دور کرده و او را نه تنها اسیر روابط حاکم اجتماعی می‌سازد بلکه از خویشتن، از انسان هم‌نوع و از طبیعت بیگانه و منفک می‌سازد. ثانیاً چنین بیگانگی نه با عشق و نه با معرفت زایل می‌گردد، بلکه تنها طریق رهیدن از آن و نیل به خودآگاهی واقعی استقرار سیستم اقتصادی- سیاسی و روابط تولیدی جدیدی است که با قطع نیروهای بیگانه ساز انسان را به زندگی و هستی رهنمون باشد. ثالثاً بیگانگی امری خود خواسته یا خود انتخابی نیست بلکه امری تحمیلی و ناخواسته است و از آنجائی‌که وجود درد مستلزم شناخت و درمان آن است بیگانگی را آغازی بر آگاهی و زمینه ساز تحولی بنیادی در استقرار روابط اجتماعی تولید جدیدی است (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۵).

اریش فروم:

تز اصلی فروم بر این اصل استوار است که انسان در حالت طبیعی آزادی را با خود قرین دارد ولی مع‌الوصف در به‌کارگیری این آزادی جهت شناخت و تصور مفهوم "خود" کامیاب نبوده است. به نظر فروم از آنجائی‌که فرد همواره در ایفای نقش‌های مقرر منافع و مصالح و خواسته‌های دیگران را در مدنظر دارد، تبدیل به سازشکاری از خود بیگانه گردیده است. او می‌گوید در هر جنبه‌ای از ارتباط انسان با جامعه و در هر زمینه‌ای از روابط متقابل اجتماعی که در یک بعد فرد و در بعد دیگر واقعیت‌ها و جریانات اجتماعی قرار گرفته‌اند، بیگانگی مشهود و متجلی است (فروم، ۱۹۵۵: ۱۲۰ به نقل از محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۶۶ - ۶۵). به نظر فروم در

² Political Theory of Alienation

جامعه صنعتی و تحت روابط اجتماعی تولید نظام سرمایه‌داری انسان قادر به ایفا و تأمین رضامندانه بسیاری از این نیازها نیست. به جای آنکه از بیگانگی با طبیعت مسرور و شادمان باشد از بیگانگی با آن و از تنهایی و انزوا و پریشانی خاطر اندوهناک است. با آنکه توانمند به تسخیر طبیعت است، قادر به نمایش خلاقیت خود و ارضاء این نیاز نمی‌باشد. خود را نمی‌شناسد، از طبیعت خود جدا افتاده است. او از بحران هویت رنج می‌برد. (همان منبع، ص ۶۷). با رسم چنین تصویری از انسان متمدن در جامعه مدرن و صنعتی، فروم به نمایشی از شخصیت اجتماعی بیگانه گونه انسان بری از هدف، مقصد، مسلک و مرام دست یازیده است.

ملوین سی من^۱

سیمن معتقد است ساختار بوروکراسی جامعه مدرن شرائطی را کرده است که در آن انسان‌ها قادر به فراگیری نحوه و چگونگی کنترل عواقب رفتارهای خود نیستند. نحوه کنترل و مدیریت جامعه بر سیستم پاداش اجتماعی به گونه‌ای است که فرد ارتباطی را بین رفتار خود و پاداش مأخوذه از جامعه نمی‌تواند برقرار کند و در چنین وضعیتی است که احساس بیگانگی بر فرد مستولی گردیده و او را به کنشی منصفانه و ناسازگارانه در قبال جامعه سوق می‌دهد. سیمن کوشیده ضمن ارائه تعریفی مفهومی از بیگانگی و مشخص نمودن تیپولوژی آلبناسیون، صور و انواع تظاهرات رفتار بیگانه گونه را در پنج نوع قابل تمییز که به نظر وی رایج‌ترین و متداول‌ترین صور کاربرد مفهومی واژه در ادبیات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی است نشان دهد: (Seeman, 1959: 783 – 791 به نقل از محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۶۷). الف- احساس بی‌قدرتی^۲ ب- احساس بی‌معنایی یا احساس بی‌محتوایی^۳ ج- بی‌هنجاری یا احساس نابهنجاری^۴ د- احساس انزوای اجتماعی^۵ ه- احساس تنفر یا تنفر از خویش^۶ (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۶۹ – ۶۷).

مبانی نظری احساس محرومیت نسبی

مبنای نظریه محرومیت نسبی بر مقایسه^۷ است. آنچنان که جیمز دیویس^۸ در "تفسیر رسمی از نظریه محرومیت نسبی" می‌گوید: چنانچه جمعیتی را در نظر بگیریم که بتوان به طرق مختلف

^۱. Melvin Seeman

^۲. Powerlessness

^۳. Mesaninglesness

^۴. Normlessness

^۵. Social Isolation

^۶. Estrangement

^۷. Comparison

^۸. James Davis

آن را به طبقات دوگانه تقسیم کرد (مانند متأهل / غیرمتاهل؛ شاغل / غیرشاغل). آنگاه می‌توان مفروضات زیر را ارائه نمود:

۱- حداقل یکی از طبقه بندی‌های دوگانه منعکس‌کننده تفاوت‌ها در مطلوبیت است. این دسته‌بندی جمعیت را به دو بخش "محروم"^۱ و "غیرمحروم"^۲ تقسیم می‌کند که در همه جا دومی بر اولی ترجیح داده می‌شود. ۲- فرض دوم به لحاظ روشی و نظری مهم است. از نظر تکنیکی این فرض به ما کمک می‌کند تا از حساب احتمالات به عنوان زبان برای استخراج فرضیات از نظریه محرومیت نسبی استفاده کنیم. فرض دوم بر این قرار است: اگر احتمال مقایسه الف همانند نسبت الف است و احتمال مقایسه ب همانند نسبت ب است و تمامی مقایسه‌ها تصادفی هستند، آنگاه احتمال مقایسه شخصی که با الف و همچنین با ب مقایسه می‌شود برابر است با حاصل دو احتمال.

چنانچه هر دسته بندی اجتماعی به جز محرومیت را در نظر بگیریم، می‌توانیم مقایسه‌ها را به دو نوع تقسیم کنیم:

۱- مقایسه‌های درون‌گروهی یا مقایسه‌های بین افراد در یک گروه فرعی ۲- مقایسه‌های برون‌گروهی یا مقایسه‌های بین افراد در گروه‌های متفاوت. بنابراین، وقتی مردان متأهل با مردان متأهل مقایسه می‌شوند، مقایسه‌ای درون‌گروهی است؛ و هنگامی که همان مردان متأهل با کارمندان مقایسه شوند، مقایسه‌ای برون‌گروهی است. اکنون مفروضات ارائه می‌شوند:

مقایسه‌های درون‌گروهی

۳ - اگر شخص "الف" خود را با شخص "ب" مقایسه کند، وقتی که الف و ب به لحاظ محرومیت متفاوت هستند، الف احساس ذهنی را تجربه می‌کند که با جهت ارزشیابی از موقعیت ب در تضاد است. الف - وقتی یک شخص محروم خود را با شخصی غیر محروم مقایسه می‌کند، وضعیت حاصل از این مقایسه "محرومیت نسبی" نامیده می‌شود. ب - وقتی یک شخص غیر محروم خود را با شخصی محروم مقایسه می‌کند، وضعیت حاصل از این مقایسه "رضایت نسبی"^۳ نامیده می‌شود.

۴ - شخصی که رضایت نسبی یا محرومیت نسبی را تجربه می‌کند، همچنین احساسی را تجربه خواهد کرد که به او می‌گوید وضعیت محرومیتش متفاوت از وضعیت محرومیت همالانش است.

¹. Deprived

². Non - deprived

¹ Relative Gratification

این احساس را "انصاف"^۱ می‌نامیم؛ و دلالت بر این دارد که در درون گروه "رفتار افتراقی"^۲ وجود دارد (دیویس، ۱۹۵۹: ۲۸۴ - ۲۸۰).

مقایسه‌های برون گروهی

۵ - اگر شخص الف خود را با شخص ب از گروهی دیگر مقایسه کند، وقتی که الف و ب در محرومیت متفاوت هستند، الف نسبت به گروه فرد ب احساسی را تجربه می‌کند که در خلاف جهت ارزشیابی از موقعیت فرد ب است. الف - وقتی که یک شخص محروم خود را با عضوی غیر محروم و بیرون گروه مقایسه می‌کند، نگرش حاصل از این مقایسه نسبت به برون گروه "فرودرستی نسبی"^۳ نامیده می‌شود. ب - وقتی یک شخص غیر محروم خود را با عضوی محروم و بیرون گروه مقایسه می‌کند، نگرش حاصل از این مقایسه نسبت به برون گروه "فرادرستی نسبی"^۴ نامیده می‌شود.

۶ - شخصی که فرودرستی نسبی یا فرادرستی نسبی را تجربه می‌کند، همچنین احساسی را تجربه خواهد کرد مبنی بر اینکه وضعیت محرومیتش متفاوت از وضعیت محرومیت برون گروه است. این احساس را "فاصله اجتماعی"^۵ می‌نامیم.

مفروضات شماره ۵ و ۶ در سطح برون گروه مشابه مفروضات شماره ۳ و ۴ در سطح درون گروه هستند. این شش فرضیه نظریه محرومیت نسبی را کامل می‌کنند (دیویس، ۱۹۵۹: ۲۸۴-۲۸۰).

تمایز میان محرومیت نسبی فردی و گروهی
تمایز میان محرومیت نسبی فردی و گروهی ابزار مفیدی برای تحقیقات پیمایشی مربوط به عدالت اقتصادی و جنبش‌های سیاسی بوده است. برای مثال، مردمی که به عنوان افراد احساس می‌کنند که محرومند احتمال بیشتری دارد تا به لحاظ اجتماعی احساس انزوا و به لحاظ شخصی احساس اضطراب کنند (آبرامز ۱۹۹۰؛ واکر و مان، ۱۹۸۷). اما مردمی که اعتقاد دارند تمام گروه اجتماعی‌شان در محرومیت به سر می‌برد بیشتر احتمال دارد در جنبش‌های اجتماعی مشارکت جویند و فعالانه تلاش کنند تا نظام اجتماعی را تغییر دهند (دیوب و گیموند، ۱۹۸۶).

² Fairness

³ Differential Treatment

³ Relative Subordination

⁴ Relative Superiority

⁵ Social Distance

تمایز میان محرومیت نسبی و مطلق

تیرابوشی^۱ و ماس^۲ می‌گویند، هنگامی که مردم در مقایسه با معیار تعیین کننده وضعیت احساس می‌کنند که با آنها بد برخورد شده یا به اندازه کافی پاداش دریافت نکرده‌اند، محرومیت بیشتر به عنوان امری "نسبی" تعریف می‌شود تا امری "مطلق"؛ بنابراین، نه محروم‌ترین شخصی که بیشترین محرومیت را به‌طور عینی احساس کرده و نه یک موقعیت محرومیت‌زا و نامناسب به مفهوم عینی و مطلق آن، لزوماً کافی نیست تا احساس ذهنی از محرومیت ایجاد شود. گر^۳ (۱۹۷۰) در واقع بر محرومیت ادراک شده تاکید می‌کند و هشدار می‌دهد که مردم ممکن است در مقایسه با انتظاراتشان به لحاظ ذهنی احساس محرومیت کنند، اگر چه یک مشاهده کننده عینی ممکن است چنین قضاوت نکنند که آنها در شرایط نیازمندی واقعی به سر می‌برند. به همین ترتیب، آن نوع فقری که یک ناظر خارجی ممکن است غیرقابل تحمل بداند (محرومیت مطلق)، ممکن است لزوماً ناعادلانه احساس نشود؛ بنابراین، بیشتر نظریه پردازان محرومیت چنین بحث می‌کنند که سرچشمه کنش اجتماعی محرومیت نسبی است تا مطلق (تیرابوشی و ماس، ۱۹۹۸: ۴۰۴).

تمایز میان "ادراک" و "احساس" محرومیت نسبی

محرومیت نسبی دو مؤلفه ویژه دارد: مؤلفه شناختی (ادراکی) و مؤلفه عاطفی (احساسی). درک اینکه یک انتظار یا توقع برآورده نشده و نقض شده است، مؤلفه شناختی یا ادراکی از محرومیت را تشکیل می‌دهد؛ و حس بی انصافی، رنجش و عدم رضایت ناشی از نقض این انتظار جنبه عاطفی یا احساس محرومیت نسبی را شکل می‌بخشد (همان، ۴ - ۴۰۳).

مبانی نظری مردسالاری (پدرسالاری)^۴

پدرسالاری یا مردسالاری اصطلاحی است که بر ساختاری با نظام ارزشی ویژه و اشکالی از گفت‌وگو و عمل که بر شیوه متمایزی از سازماندهی اقتصادی استوار است. مردسالاری سیمای اصلی روابط اجتماعی در شکل‌بندی اجتماعی ماقبل سرمایه‌داری است که به‌طور تاریخی به

^۱ M.Tiraboschi

^۲ Anne Maass

^۳ Ted Robert Gurr

^۴ Patriarchy

اشکال گوناگونی در اروپا و آسیا وجود داشته است. در ادبیات جامعه‌شناسی تعاریف متعدد و درعین حال متشابهی از این مفهوم وجود دارد. سلیمه جلیل معتقد است مردسالاری نامی است برای نظام و ساختاری که از راه نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود زنان را زیر سلطه دارد. میزان قدرت زنان در جوامع مختلف متفاوت است، با این حال در تمام این جوامع مردسالار، مردان سهم بیشتری از مزایای اجتماعی همچون قدرت، ثروت و احترام دارند (سلیمه جلیل، ۱۳۹۱، به نقل از احمدی‌زاده، ۱۳۷۳). نظام مردسالاری سه ویژگی اصلی را دارا است: نخست: دوگانگی اراده، اختیار و گزینه یا عقلانیت، دوم: برتری دادن اراده و عقلانیت بر گزینه با تکیه بر عقل و سوم مردان را در خاستگاه عقلانیت و زنان را در خاستگاه عطف و تسامح پنداشتن (همان منبع).

مردسالاری یک پدیده پنهان در فرهنگ بر علیه زنانگی می‌باشد که به مردسالاری مدرن آن را می‌خوانند. تاثیری که این مردسالاری دارد این است که چون زن از درون تحقیر می‌شود، سعی می‌کند که برخلاف طبیعتش قسمت‌های زنانه خودش و عاطفه را در خود تضعیف کند و قسمت‌های مردانه را تقویت کند. مردسالاری دیگر شلاق به دست نمی‌گیرد که به زن حمله کند بلکه به زنانگی حمله کرده است. میزان زنانگی در دهه‌های اخیر رو به کمتر شدن است. اساس مردسالاری این است که: مردها براساس نوع بینش و تفکر خودشان ناخودآگاه یک فرهنگ و فعالیت‌هایی ساخته‌اند و مانند آن فکر می‌کنند و به این شکل در فرهنگ تلقین می‌شود که اینها درست است، این‌ها تنهاترین طریق ممکن هستند، این‌ها تنها روش‌های ممکن هستند و ... در درون زن یک سری ارزش‌ها و استعدادهایی وجود آرد که اجازه رشد پیدا نمی‌کنند و زن‌ها نه تنها از زنانگی‌شان لذت نمی‌برند، بلکه شرمگین می‌شوند چون آنچه دارند در فرهنگ مردسالار ضد ارزشی هستند (سلیمه جلیل، ۱۳۹۱، به نقل از گروسی، ۱۳۸۴).

مروری بر مبانی نظری مردسالاری در ادبیات علوم اجتماعی نشان می‌دهد که سابقه مطالعات و نظرات صاحب‌نظران در باب این مفهوم چندان طولانی نیست و اهالی علوم اجتماعی و رفتاری تقریباً از اوایل نیمه دوم قرن بیستم به تفحص و تدقیق نظری در باب این مفهوم پرداختند. مع‌الوصف همانطوری که برخی از صاحب‌نظران نظیر تالمون (۱۹۷۶)، هوروتیز (۱۹۸۳)، ویل دورانت (۱۹۶۲) و آندره میشل (۱۳۷۲) متذکر شده‌اند تاریخ توجه به زنان و نقش آنان در عرصه حیات مدنی و سیاسی از تحولات رنسانس در اروپا و به طور اخص از آثار و نتایج حاصل از این نهضت آغاز می‌گردد. علی‌الخصوص شکل‌گیری حضور زنان و مشارکت

سیاسی آنان از دوران شکل‌گیری تحولات اجتماعی جدید در غرب و به ویژه قرون ۱۸، ۱۹ میلادی به بعد است (صمدی راد، ۱۳۸۲: ۳۰). با این وجود اغلب مطالعات انجام شده در باب حضور زنان در حیات مدنی مربوط به سلطه مردانه، فرودستی و حاشیه‌نشینی زنان، احساس تبعیض و طرد، نابرابری فرصت‌ها، عدم استقلال مالی و کنترل بر منابع اقتصادی و نظایر آن است که زمینه را برای مبارزات سیاسی و جنبش‌های فمینیستی در غرب فراهم ساخته است.

آبدا سلطانا^۱ (۲۰۱۰) در تعریف مفهومی خود از مردسالاری بیان می‌کند که واژه مردسالاری در تعریفی لغوی به معنای حکومت پدر است که در آن خانواده تحت‌الامر پدر یا مرد خانواده قرار دارد. از این منظر مردسالاری مبین نوعی از رابطه قدرت در نظام خانواده است که در آن همه اعضاء خانواده شامل زنان، فرزندان، بردگان، خدمتگزاران تحت حکمرانی، اراده و فرامین و دستورات پدر یا مرد خانواده قرار دارد. سلطانا متذکر می‌شود که مردسالاری همچنین اشاره به سلطه مردانه در هر دو سپهر عمومی و خصوصی دارد. در سپهر عمومی مردسالاری ناظر بر سلطه مردان بر همه حوزه‌های تصمیم‌گیری، اداره امور، مالکیت، اعمال قدرت، هدایت و انتخاب است. از این منظر زنان در حیطه و دایره تصمیمات مردان قرار دارند. در سپهر خصوصی مفهوم مردسالاری مبین اقتدار و سلطه مردان در حوزه خانواده است که در آن اداره امور خانواده، تصمیم‌گیری‌ها، اعمال قدرت، اختیارات و مانند آن در حیطه وظایف پدر یا مرد خانواده قرار دارد (سلطانا، ۲۰۱۰: ۴).

مردسالاری در نظریه‌های فمینیستی
 هسته اصلی دیالکتیک فمینیستی مبتنی بر نوعی جامعه‌شناسی معرفت است که جهان را نه از یک دیدگاه واحد بلکه از دیدگاه متفاوت کنشگرانی مورد بررسی و تدقیق قرار می‌دهد که در موقعیت‌های اجتماعی متفاوتی قرار داشته و برداشت‌های متفاوتی نیز از واقعیت اجتماعی عرضه می‌دارند. همین امر، جامعه‌شناسان فمینیست را به سوی دیدگاه‌های محرومان جامعه سوق می‌دهد. آنان معتقدند که با به حساب آوردن افکار و برداشت‌های زنان، برداشت اجتماعی از واقعیت، تکمیل و تصحیح خواهد شد (ریتزر، ۱۹۹۵، ص ۲۱). «دورته اسمیت» دلیل عمده این رویکرد در فعالیتهای تحقیقاتی و علمی زنان را بیشتر ناشی از آن می‌داند که جامعه‌شناسی رسمی تجربیات و علایق زنان را شخصی و بی‌اعتبار دانسته و بالعکس، تجربیات و علایق مردان را

^۱ Abeda Sultana

مبنای پیدایش دانش واقعی می‌پندارد (ریترز، ۱۳۷۴). استدلال پژوهشگران فمینیسم این بود که جامعه‌شناسان بر حوزه عمومی دولت و محل کار تاکید ورزیده‌اند اما به حوزه خصوصی خانه و روابط خانوادگی توجهی نکرده‌اند. (پاملابوت و والاس، ۱۳۷۶، ص ۲۷). «جودیت باتلر» (۱۹۹۰) در نقد تحلیل نابرابری جنسی ناشی از تفاوت زیستی معتقد است که زن بودن نمایشی فرهنگی است. به عبارتی دقیق‌تر، کسی زن نیست؛ بلکه در بعد فرهنگی ویژه خود نقش زن را ایفا می‌کند. (رؤیا منزوی، فمینیست‌های پسامدرن، ۱۳۷۹). «اوکلی» معتقد است که از نظر تحقیقات تاریخی و انسان‌شناختی، نقش‌هایی که برای مردان و زنان مناسب دانسته می‌شوند مختص جوامع خاص در زمان‌های خاص‌اند. (Oakley, 1972, p. 84). تحلیل اوکلی از وجود انگاره‌های مختص هر جامعه در تحلیل تفاوت‌های میان مردان و زنان علاوه بر نفی دیدگاه زیست‌شناختی تمایز جنسی، نشانگر این امر نیز هست که حل مسائل زنان در مقابله با این انگاره‌ها قابل تحقق است (پاملابوت و والاس، ۱۳۷۶، ص ۲۹).

در مجموع ویژگی‌های نظریه‌های جامعه‌شناسی فمینیستی را همانطوری که ریترز آن‌ها را مشخص می‌سازد (G. Rizer, 1995, P. 520) می‌توان در چهار ویژگی کلی دید: ۱. یک نوع سبک تمایز تفکر دیالکتیکی ۲. الگوی متمایزی از سازمان اجتماعی در سطح اجتماعی کلان ۳. بررسی موقعیت رابطه‌ای زنان که درک سنتی جامعه‌شناختی را از کنش متقابل در سطح خرد دگرگون می‌سازد. ۴. تجدید نظر در الگوی ذهنیت جامعه‌شناختی

بخش عمده‌ای از مباحث نظری فمینیسم در باب تفاوت بین زنان و مردان، سلطه مردانه، نابرابری و تبعیض، بهره‌کشی، فرودستی و طرد و مانند آن در آراء فمینیست‌های مارکسیست و سوسیالیست منعکس است. این گروه از صاحب‌نظران تفاوت بین زنان و مردان را به ساختار کلان جامعه نسبت می‌دهند و از این تز حمایت می‌کنند که نیروهای عمده وابسته به اجتماع، به طور مداوم به سوی تضاد بین زنان و مردان هدایت می‌شوند. بر طبق این استدلال، تفاوت‌های ناشی از جنسیت و «عقاید قالبی نقش جنسی» اساساً بازتاب و ابزاری برای تداوم مطمئن تفاوت قدرت میان زن و مردان هستند (اوربوم و دیگران، ۱۹۷۴، ص ۱۹۹). بنیاد فمینیسم مارکسیستی را مارکس و انگلس نهادند. توجه اصلی این دو به قضیه ستمگری اجتماعی طبقاتی بود اما بارها به ستمگری جنسی نیز توجه نشان دادند. فمینیست‌های مارکسیست و سوسیالیست اصطلاح‌هایی چون پدرسالاری و تسلط سرمایه‌دارانه را برای توصیف نظام ستمگری چندجانبه‌ای بکار می‌برند که بر تنظیم‌های تولیدی، طبقه، سن، ترجیح جنسی، موقعیت جهانی و نیز جنسیت استوار است.

نظامی که بر همه زنان و بیشتر مردان ستم روا می‌دارد. از نظر مارکس، «وضعیت پدرسالار»، یا مرحله توسعه‌ای که پیش از «توسعه کامل بنیان جامعه صنعتی» قرار دارد، به فئودالیسم اروپایی ارجاع دارد. بین فئودالیسم و سرمایه داری ارتباطی بنیادین وجود دارد: فئودالیسم پیش زمینه ضروری سرمایه‌داری است؛ اما در این طرح کلی، پدرسالاری غیراروپایی (غیرفئودالی) با نظریه شیوه تولید آسیایی و مفهوم عام «استبداد شرقی» ارتباط دارد که بیانگر یک شکل‌بندی اجتماعی «آسیایی» یا «شرقی» با شکل خاصی از پدرسالاری است. شهر آسیایی پدیده‌ای به طور خاص پدرسالار، به معنای شرقی کلمه، بود: یک «ارودگاه سلطنتی» نه ساختاری مدنی (به نقل از شرابی ۱۹۸۷: ۴۶-۴۳).

مردسالاری جدید و نظریه هشام شرابی

هشام شرابی در اثر خود تحت عنوان «پدرسالاری جدید در جهان عرب»^۱ کوشیده است با رویکردی انتقادی و مبتنی بر واقعیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جهان عرب به رهیافت‌ها، گفتمان‌ها و ساختارهای اقتصادی - اجتماعی سنتی و مدرن در جهان عرب بپردازد و در قالب پدرسالاری جدید آنها را تحلیل و نقد کند. شرابی نشان می‌دهد که مدرنیته در کشورهای عربی و اسلامی تحریف شده و تنها به نحوی صوری همان گفتمان‌های اقتدارگرا، مردسالاری، فرودستی وحاشیه‌نشینی زنان و ساختارهای پدرسالار سنتی را نوسازی و در واقع باز تولید کرده است. هشام شرابی نشان می‌دهد علیرغم افزایش سطح آگاهی و نگرش زنان، توسعه آموزش، اشتغال سنی در بخش‌های مختلف تولیدی، خدماتی و بوروکراتیک، مشارکت سیاسی و آزادی‌های نسبی آنها در جامعه عرب، نظام مردسالار جامعه عرب ضمن تحریف نوسازی و مدرنیته، ساختارهای پدرسالار سنتی را نوسازی و بازتولید نموده و در عمل زنان را به عنوان یک گروه اقلیت و به مثابه یک طبقه فرودست و وابسته تلقی می‌کند. بررسی هشام شرابی به طور اخص بر موقعیت اقتصادی، قدرت تصمیم‌گیری، منزلت و موقعیت اجتماعی زنان در جوامع عربی - اسلامی و پایگاه و منزلت فرودست آنان نسبت به مردان علی‌الخصوص نوع نگرش و نگاه مردان مبتنی بر تفاوت، فرودستی، حقارت و ناتوانی زنان متمرکز است. (هشام شرابی، ۱۹۸۷: ۹۳-۸۱). علیرغم همه نمودهای ایدئولوژیک، وابستگی و پیوستگی اصلی فرد در جامعه

^۱ Neo patriarchy in the Modern Arab world

پدرسالار جدید «نوسازی شده»، نسبت به خانواده، طایفه، گروه قومی یا مذهبی می‌باشد. در این جامعه برای شخص معمولی مفهوم جامعه یا سرزمین پدری امری انتزاعی است که فقط زمانی که به مفاهیم آغازین و بنیادین خویشاوندی و مذهب تقلیل می‌یابد معنی دارد در عمل و رویه اجتماعی، اقتدار پدر، رئیس قبیله و رهبر مذهبی (به جای ملاحظات مربوط به ملت یا طبقه) جهت و هدف وفاداری و سرسپردگی فرد را تعیین می‌کند. این عمل و رویه هم وفاداری و هم وابستگی شخصی را تقویت می‌کند که بدر آن‌ها پیش‌تر در درون خانواده پاشیده شده است و آنها را درون کلیت اجتماعی بزرگتر در نظام خدایگانی و توزیع کمک و حمایت حفظ می‌کند (به نقل از هشام شرابی، ۱۹۸۷: ۸۵).

یک حالت افراطی در نظام خدایگانی که نشانه این بیماری اجتماعی است، کیفر و مجازاتی است که معمولاً شامل حال زنان به خاطر سرپیچی از اراده مردان در خانواده سنتی می‌شود: او به سطح ناتوانی و بی‌لیاقتی نزول می‌کند، هیچ‌گونه حقوقی ندارد، مالک هیچ چیز نیست و کاملاً به رحم و بخشش پدر و مرد وابسته است. زن یاد می‌گیرد که تنها با تسلیم در برابر اراده پدر و مرد خانه می‌تواند امیدوار باشد که به این هدف نائل می‌آید. در عرصه نظام خدایگانی مبتنی بر ناتوانی و تسلیم، روشن است که مفهوم قرارداد اجتماعی غیرقابل تصور می‌باشد. قانون در خدمت جامعه نیست بلکه به نظام اجتماعی - سیاسی مستقر خدمت می‌کند؛ جنایت از حرمت‌شکنی^۱ یا شورش تمیز داده نمی‌شود؛ و تنبیه و مجازات نه به قصد اصلاح که به قصد اعاده حرمت و تقدس و حفاظت از روابط اجتماعی موجود صورت می‌گیرد. با وجود این، خدایگان‌گرایی به طور گریزناپذیر بر هر ساختاری که غالب می‌شود آن را ناکار می‌سازد. خدایگان‌گرایی با ترجیح همگون‌سازی نسبت به نوآوری و اصالت و اطاعت در برابر استقلال، استعداد خلاق را سرکوب می‌کند و فقط قدرت‌هایی را که به حفظ آن کمک می‌کنند تشویق می‌نماید. منافع و الزامات خود آن، به جای منافع و الزامات نهاد یا گروه اجتماعی که در آنها جای می‌گیرد، تعیین‌کننده‌های نهایی ارزشیابی و اقدام می‌شوند. این نفوذ در دانشگاهها، مدارس، بیمارستانها، بنگاه‌های حکومتی، جوامع حرفه‌ای و نیز مؤسسات نظامی، بروکراسی دولتی و حزب «انقلابی»، اعمال می‌گردد. هیچ میزان از انتقاد بیرونی نمی‌تواند ساختار درونی نظام خدایگانی را تغییر دهد، چون هر جا که روابط پدرسالارانه وجود دارد - تسلیم - سلطه، فرادستی،

^۱ Sacrilege

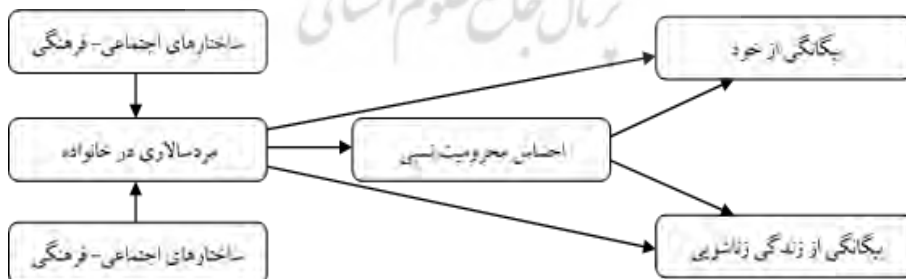
فروستی، وفاداری - همگون‌سازی - خدایگان‌گرایی غالب می‌شود. خردگریزی نظام پدرسالار جدید فی نفسه یک ویژگی ذاتی پدرسالاری نیست، بلکه، اساساً ویژگی ذاتی پدرسالاری «نوسازی شده» است. پدرسالاری سنتی، به شکل خالص آن، نمی‌تواند در دنیای مدرن زنده و باقی بماند، نه به این علت که «سنتی» است بلکه به این دلیل که دیگر سنتی نیست؛ و پدرسالاری «نوسازی شده» (پدرسالاری جدید) وسیله تلاش مداوم جامعه پدرسالار برای تحت کنترل نگهداشتن مدرنیته است (هشام شرابی، ۱۹۸۷: ۸۸-۸۵).

چارچوب نظری و مدل تبیینی - تحلیلی تحقیق

با عنایت به مبانی نظری تحقیق و در پرتو نظریه‌های مرور شده و نیز بر اساس بررسی پیشینه تحقیقات انجام شده در باب موضوع مورد مطالعه به تنظیم چارچوب نظری و مدل تبیینی - تحلیلی تحقیق اقدام شده است.

در الگوی نظری ارائه شده (نمودار شماره ۱)، متغیر مردسالاری در خانواده که محصول ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه است (سلطانا ۲۰۱۰؛ هشام شرابی ۱۹۸۷، باتلر ۱۹۹۰) ضمن تقویت احساس محرومیت نسبی در زنان زمینه را برای احساس بیگانگی آنان از خود و از زندگی زناشویی فراهم می‌سازد:

نمودار شماره (۱) مدل تبیینی و تحلیلی تحقیق



فرضیه‌های تحقیق

- ۱- به نظر می‌رسد سلطه مردانه در خانواده منجر به تقویت احساس محرومیت نسبی در زنان می‌گردد، به طوری که با افزایش میزان مردسالاری در خانواده، میزان احساس محرومیت نسبی زنان افزایش می‌یابد.
- ۲- به نظر می‌رسد سلطه مردانه در خانواده منجر به بروز احساس بیگانگی زنان از خود می‌گردد، به طوری که با افزایش میزان مردسالاری در خانواده میزان احساس بیگانگی زنان از خود بالا می‌رود.
- ۳- به نظر می‌رسد سلطه مردانه در خانواده به ایجاد و بروز احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی منجر گردیده است، به طوری که با افزایش میزان مردسالاری در خانواده، میزان احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی نیز افزایش می‌یابد.
- ۴- به نظر می‌رسد بین دو متغیر احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زنان از خود رابطه وجود دارد.
- ۵- به نظر می‌رسد بین دو متغیر احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی رابطه وجود دارد.

روش تحقیق

روش اصلی مطالعه به واسطه خصلت جامعه شناختی موضوع و گستردگی جمعیت مورد مطالعه، تکیه بر رویکرد استدلال قیاسی^۱ و آزمون فرضیه و استفاده از پرسشنامه‌های نظرسنجی جهت جمع آوری اطلاعات و تحدید جامعه آماری (زنان متأهل ساکن در مناطق ۱۴ گانه شهر اصفهان) از طریق نمونه گیری احتمالی پیمایش^۲ است. همچنین در این تحقیق از روش اسنادی^۳ به منظور استفاده از اسناد، منابع و اطلاعات موجود استفاده شده است.

1. Deductive Reasoning

2. Survey Reasoning

3. Documentary

جامعه آماری تحقیق حاضر را کلیه زنان متأهل ساکن در مناطق شهری شهروندان تشکیل می‌دهد. براساس سرشماری سال ۱۳۹۰ مرکز آمار ایران جمعیت زنان متأهل در شهر اصفهان ۵۴۵۹۲۱ نفر برآورد شده است. وجهت تعیین حجم نمونه از فرمول آماری کوکران استفاده گردید. بر این اساس ۳۸۴ نفر به عنوان نمونه آماری انتخاب شدند. در پژوهش حاضر با عنایت به گستردگی جامعه آماری و عدم دسترسی به لیست اولیه زنان متأهل ساکن شهر اصفهان، جهت انتخاب نمونه‌ها از روش نمونه گیری خوشه‌ای استفاده گردید. با توجه به روش مطالعه (پیمایش)، پرسشنامه‌های هدایت شده (Structured Questionnirs) شامل ۹۹ سؤال بود به عنوان ابزار تحقیق به صورت کتبی - حضوری در جامعه مورد مطالعه اعمال شد مهم‌ترین ابزار جمع‌آوری اطلاعات در این تحقیق به شمار می‌آید.

اعتبار سنجی و پایایی

در این تحقیق به منظور سنجش اعتبار پرسشنامه تحقیق از اعتبار صوری استفاده شده است و همچنین به منظور تحلیل پایایی متغیرهای اصلی؛ از آزمون «آلفای کرونباخ» استفاده گردید. جدول زیر اعتبار و پایایی متغیرهای پرسشنامه را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱: میزان پایایی متغیرهای تحقیق بر اساس آزمون کرونباخ

پایایی	متغیر
۰/۸۳	بیگانگی از خود
۰/۷۸	بیگانگی از روابط زناشویی
۰/۸۲	مردسالاری
۰/۸۱	محرومیت نسبی

روش‌ها، تکنیک‌ها و آزمون‌های آماری جهت تحلیل داده‌ها و تست فرضیات تحقیق در تنظیم اطلاعات و داده‌ها و عرضه آن‌ها در فرم اطلاعات آماری از متداول‌ترین ابزار و تکنیک‌های آماری موجود در «مجموعه آماری برای علوم اجتماعی» (SPSS) استفاده گردیده است. جهت تست فرضیات تحقیق از آزمون‌های آماری بر اساس سطوح اندازه گیری متغیرها نظیر پیرسون، اسپیرمن و تای کندال، به منظور میزان تأثیر متغیر مستقل بر وابسته از تحلیل

رگرسیون تک متغیره و به جهت بررسی تجربی تاثیرات جمعی و هم‌زمان متغیرهای علی بر متغیرهای تابع و حصول به ضرایب تعیین و نیز تاثیرات مستقیم و هم‌زمان متغیرهای علت بر متغیرهای معلول نظیر تحلیل رگرسیون چندگانه^۱، تحلیل مسیر^۲ بهره برده‌ایم.

تعریف مفهومی و عملیاتی متغیرهای تحقیق

۱ - مردسالاری (سلطه مردانه)

آبدا سلطانا (۲۰۱۰) در تعریف مفهومی خود از مردسالاری بیان می‌کند که واژه مردسالاری در تعریفی لغوی به معنای حکومت است که در آن خانواده تحت‌الامر پدر یا مرد خانواده قرار دارد. از این منظر مردسالاری مبین نوعی از رابطه قدرت در نظام خانواده است که در آن همه اعضای خانواده شامل زنان، فرزندان، بردگان، خدمتگزاران تحت حکمرانی، اراده و فرامین و دستورات پدر یا مرد خانواده قرار دارد. سلطانا متذکر می‌شود که مردسالاری همچنین اشاره به سلطه مردانه در هردو سپهر عمومی و خصوصی دارد. (سلطانا، ۲۰۱۰: ۴) جهت عملیاتی کردن مفهوم مردسالاری و سنجش آن به عنوان یک متغیر از مقیاس مردسالاری سلطانا^۳ (۱۰۱۰) استفاده شده است. سلطانا براساس مبانی نظری و تجربی مردسالاری و با تکیه بر دیدگاه‌های لرنر، والبی، میلر، میچل، اوکلی و هورن بی، اقدام به ساخت شاخص و گویه برای مقیاس مردسالاری کرده است.

سلطانا برای سنجش متغیر مردسالاری از ۸ شاخص^۴: (۱) کنترل - ستم، (۲) واستگی - بهره‌کشی، (۳) تبعیض - طرد، (۴) تفاوت زیستی - برتری جنسیتی برای ساخت مقیاس مردسالاری استفاده کرده است. این مقیاس در فرم مقیاس لیکرت متشکل از ۲۹ گویه که هر یک از گویه‌ها با گزینه‌های ۵ درجه‌ای (مدرج) مشخص شده‌اند است. ضریب آلفای کرونباخ مقیاس در تست اولیه ($\alpha = 0/82$) که مبین پایایی مطلوب مقیاس است.

^۱ Multiple Regression

^۲ Path Analysis

^۳ Sultana Scale of Patriarchy

^۴ Index

۲- محرومیت نسبی^۱

مفهوم محرومیت نسبی نخستین بار توسط ساموئل استوفر و همکارانش در اثر کلاسیک «سرباز امریکایی» در سال ۱۹۴۹ ارائه شد و سپس توسط محققان دیگر (دیویس، ۱۹۶۹، گر، ۱۹۷۰؛ کرازبی ۱۹۷۶) پالایش شد (تیرابوسکی و ماس، ۱۹۸۸: ۴۰۳). مفهوم محرومیت نسبی استوفر توسط رابرت مرتن در اثر «نظریه اجتماعی و ساختار اجتماعی» (۱۹۶۱)، شکل مشخص تری به خود گرفت و به نظریه رفتار گروه‌های مرجع بسط یافت. افراد در مقایسه موقعیت خود با موقعیت افرادی دیگر در سایر گروه‌ها و دسته‌های انسانی، خود را محروم (مرفه) تصور و تلقی می‌کنند. دامنه و اندازه این تصور (محروم یا مرفه) بسته به اینکه کدام دسته یا گروه به عنوان مبنای مقایسه انتخاب شده باشد، بسیار متغیر خواهد بود (دانکن میچل، ۱۹۶۸: ۱۴۵). در سنجش میزان احساس محرومیت نسبی زنان از مقیاس محقق ساخته متشکل از ۳ گویه در فرم مقیاس لیکرت و مبتنی بر شاخص‌های محرومیت نسبی تیرابوسکی و ماس (۱۹۹۸)، دیویس (۱۹۶۹)، کرازبی (۱۹۷۶) و ریس (۱۹۹۷) استفاده شده است. پایایی مقیاس در تست مقدماتی برابر $(\alpha = 0.781)$ است که موید پایایی مطلوب مقیاس است.

۳- بیگانگی از خود^۲ و از زندگی زناشویی^۳:

بیگانگی که از آن به عنوان نوعی احساس انفصال^۴، جدایی^۵ و عدم پیوند ذهنی (شناختی) و عینی (کنشی) میان فرد و جامعه نام می‌برند به عنوان واقعیتی اجتماعی^۶ و متغیری معلول^۷ محصول ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی حاکم بر نظام اجتماعی است. از این منظر بیگانگی امری تحمیلی^۸ و نه خود انتخابی^۹ به شمار می‌آید که از بیرون و زیر نفوذ نیروهای اجتماعی بر افراد تحمیل می‌گردد (سیمن ۱۹۵۹، اسرول ۱۹۸۳، مارکس ۱۹۳۲، میچل ۱۹۸۸، لیپست، ۱۹۶۰، مزاروس ۱۹۷۲ و ...). جهت سنجش احساس بیگانگی از خود با استعانت از

^۱ Relative Deprivation

^۲ Self - Alienation

^۳ Alienation From Marriage Life

^۴ Detachment

^۵ Separation

^۶ Social Fact

^۷ Dependent Variable

^۸ Imposed

^۹ Self - Chosen

نظریه‌های کنیستون، فلکس، فیوئر، نتلر، دین، جانسون و اریش فروم به ساخت مقیاسی در فرم مقیاس لیکرت متشکل از ۸ گویه اقدام گردید. ضریب پایایی مقیاس در آزمون اولیه برابر $(\alpha = 0.83)$ محاسبه شده است. در سنجش میزان احساس بیگانگی زنان از مناسبات زناشویی و روابط اجتماعی نیز با تکیه بر دیدگاه‌های صاحب‌نظرانی مانند والاس، دورتی اسمیت، مرتن، روزنبرگ، اسرول، شوارتز و وایلنسکی از مقیاسی محقق ساخته در فرم مقیاس لیکرت متشکل از ۹ گویه با ضریب پایایی $(\alpha = 0.78)$ استفاده شده است:

یافته‌های توصیفی پژوهش

۱ - با توجه به توزیع سنی پاسخگویان، از زنان متأهل تحت مطالعه به ترتیب ۱۰/۴ درصد در گروه سنی بالا، ۴۴ درصد در گروه سنی پایین و ۴۵/۶ درصد در گروه سنی متوسط قرار دارند. ۲ - تحصیلات پاسخگویان مورد بررسی در این تحقیق به ترتیب ۱ درصد بیسواد، ۳/۱ درصد دکتری، ۳/۹ درصد ابتدایی، ۴/۴ درصد متوسطه، ۶ درصد راهنمایی، ۸/۶ فوق لیسانس، ۱۲/۵ درصد فوق دیپلم و ۲۵/۸ درصد لیسانس است. ۳۳/۶ درصد نیز دیپلم دارند. میانه تحصیلات جامعه تحت مطالعه ۶ است بدین معنا که ۵۰ درصد زنان تحصیلات فوق دیپلم به پایین دارند. ۳ - از پاسخگویان مورد بررسی در این تحقیق از لحاظ اقتصادی ۴۰ درصد فعال و ۶۰ درصد غیر فعالند. ۴ - با عنایت به ویژگی‌های شغلی پاسخگویان، توزیع آنان برحسب نوع شغل نشان می‌دهد که حدود ۷/۸ درصد در مشاغل آموزشی - فرهنگی - تربیتی، ۰/۵ درصد در مشاغل اداری سطوح بالا، ۴/۲ درصد در مشاغل تخصصی و حرفه‌ای سطوح بالا، ۱۱/۵ درصد در مشاغل اداری سطوح متوسط، ۴/۲ درصد در مشاغل اداری سطوح پایین، ۷/۸ درصد در مشاغل خدماتی شاغل هستند، ۲/۹ درصد نیز مغازه دار و کاسب و ۰/۸ درصد نیز کارگر ساده و غیر فنی‌اند. ۵ - از پاسخگویانی که از حیث اقتصادی غیر فعال‌اند ۵۱/۸ درصد خانه دار، ۵/۲ درصد محصل و دانشجوی و ۳/۴ درصد نیز بازنشسته هستند. ۶ - ۱/۳ درصد از پاسخگویان بدون درآمدند و مابقی به ترتیب ۲/۳ درصد ۵۰۰ هزار تومان، ۱۳/۸ درصد ۲ تا ۲/۵ میلیون تومان، ۱۵/۶ درصد ۱/۵ تا ۲ میلیون تومان، ۱۸/۸ درصد ۵۰۰ هزار تا ۱ میلیون تومان، ۲۱/۶ درصد ۲/۵ میلیون تومان و بیشتر و ۲۶/۶ درصد ۱ تا ۱/۵ میلیون تومان درآمد دارند. ۷ - ۵۵/۲ درصد از پاسخگویان تحت مطالعه دارای بعد خانوار کم، ۴۰/۱ درصد بعد خانوار متوسط و ۴/۷ درصد بعد خانوار بالا

هستند. ۸ - با توجه به تعداد فرزندان ۵۵/۲ درصد از زنان متأهل ۲ تا ۱ فرزند، ۲۳/۲ درصد بدون فرزند، ۱۸/۲ درصد ۴ تا ۳ فرزند و ۳/۴ درصد نیز ۵ فرزند و بیشتر دارند. ۹ - ۹۴ درصد پاسخگویان منشاء شهری دارند. در مقابل ۶ درصد نیز روستایی هستند. ۱۰ - بالغ بر ۸۷ درصد از پاسخگویان به لحاظ منشاء قومی فارس، ۶/۳ درصد لر، ۳/۴ درصد ترک، ۱/۸ درصد کرد و ۱/۶ درصد نیز به سایر قومیت‌ها تعلق دارند. ۱۱ - از حیث مالکیت مسکن، اطلاعات مأخوذ از پاسخگویان نشان می‌دهد که ۷۲/۹ درصد دارای مسکن شخصی بوده، ۲۵/۵ درصد فاقد مسکن شخصی هستند. حدود ۱/۶ درصد نیز از آنان در مکان‌های واگذار شده سازمانی و مانند آن زندگی می‌کنند. ۱۲ - تقریباً نیمی از پاسخگویان (۵۵/۷ درصد) طول دوره ازدواجشان پایین، زیر ۵ سال است و ۳۶/۵ درصد نیز بین ۵ تا ۱۰ سال است که ازدواج کرده‌اند. در مقابل ۷/۸ درصد نیز بیش از ۱۰ سال است که ازدواج کرده‌اند. ۱۳ - سنجش میزان مردسالاری در جامعه تحت مطالعه نشان می‌دهد که در ۵۴/۹ درصد مردسالاری متوسط، در ۲۰/۱ درصد مردسالاری پایین و در ۲۵ درصد نیز مردسالاری بالا است. ۱۴ - میزان احساس فرودستی زنان پاسخگو متوسط رو به پایین است، به طوری که از نظر ۵۸/۶ درصد این میزان متوسط و در ۳۲ درصد پایین است. ۹/۴ درصد از پاسخگویان میزان فرودستی خود را بالا ارزیابی نموده‌اند. ۱۵ - متغیر محرومیت نسبی که ناظر بر برداشت کنشگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی‌شان است در جامعه تحت مطالعه مورد سنجش قرار گرفت، نتایج حاصله نشان داد که این میزان در نزد زنان تحت مطالعه متوسط رو به پایین است. به طوری که ۵۶/۵ درصد زنان تحت مطالعه میزان احساس محرومیت نسبی خود را متوسط و ۲۴ درصد نیز پایین ذکر کرده‌اند، در ۱۹/۵ درصد آنان نیز میزان احساس محرومیت نسبی بالا است. در جامعه تحت مطالعه بالغ بر ۴۳/۲ درصد از زنان احساس بیگانگی از خود را متوسط ارزیابی کرده‌اند. در مقابل ۳۲ درصد این میزان را پایین و ۲۴/۷ درصد این احساس را بالا دانسته‌اند. ۲۱ - با توجه به میزان احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی، نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در ۵۱/۸ درصد آنان میزان احساس بیگانگی از زندگی زناشویی متوسط است. در مقابل ۳۱/۳ درصد آن را پایین و ۱۶/۹ درصد آن را بالا نشان داده‌اند.

آزمون فرضیات تحقیق:

۱ - فرضیه اول که ناظر بر رابطه مستقیم میان مردسالاری در خانواده و احساس محرومیت نسبی زنان است از طریق آزمون اسپیرمن، پیرسون و تآی کندال تأیید شد. سپس جهت تعیین تأثیر متغیر مستقل (سلطه مردانه) بر متغیر وابسته (احساس محرومیت نسبی) از تحلیل رگرسیون استفاده گردید که با توجه به ضریب تعیین به دست آمده ($R^2 = 0/33$) می‌توان استنتاج کرد متغیر سلطه مردانه ۳۳ درصد از تغییرات متغیر تابع (احساس محرومیت نسبی) را تبیین می‌کند.

جدول شماره ۲: نتایج تحلیل همبستگی اسپیرمن (Rho) در باب رابطه بین سلطه مردانه و احساس محرومیت نسبی زنان

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی اسپیرمن	تعداد (N)	(P) سطح معناداری
احساس محرومیت نسبی	مرد سالاری	۰/۴۵	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۳: نتایج تحلیل همبستگی تآی کندال در باب رابطه بین سلطه مردانه و احساس محرومیت نسبی زنان

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی تآی کندال	تعداد (N)	(P) سطح معناداری
احساس محرومیت نسبی	مرد سالاری	۰/۴۱	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۴: نتایج تحلیل همبستگی پیرسون در باب رابطه بین سلطه مردانه و احساس محرومیت نسبی زنان

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون	تعداد (N)	(P) سطح معناداری
احساس محرومیت نسبی	مرد سالاری	۰/۵۷	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۵: تحلیل واریانس متغیر مستقل سلطه مردانه بر متغیر وابسته احساس محرومیت نسبی زنان

متغیر وارد شده به معادله	منابع تغییرات	مجموع مجذورات	df	میانگین مجذورات	F	سطح معناداری
سلطه مردانه	رگرسیون	۶۹۳/۱۹۹	۱	۶۹۳/۱۹۹	۱۹۱/۱۵۱	۰/۰۰
	باقیمانده	۱۳۸۵/۳۰۱	۳۸۲	۳/۶۲۶		
	کل	۲۰۷۸/۵۰۰	۳۸۳			

جدول شماره ۶: تحلیل رگرسیون متغیرهای سلطه مردانه و احساس محرومیت نسبی زنان

متغیر وارد شده به معادله	B	بتا	T نسبت	سطح معناداری T	R ²	خطای معیار برآورد
Constant	۲/۲۵		۴/۹۱	۰/۰۰	۰/۳۳	۰/۴۵
سلطه مردانه	۰/۰۷	۰/۵۷	۱۳/۸۲	۰/۰۰		۰/۰۰۵

۲ - فرضیه دوم که ناظر بر رابطه مستقیم میان مردسالاری در خانواده و میزان بیگانگی زنان از خود است از طریق آزمون اسپیرمن، پیرسون و تآی کندال تأیید شد. سپس جهت تعیین تأثیر متغیر مستقل (سلطه مردانه) بر متغیر وابسته (احساس بیگانگی از خود) از تحلیل رگرسیون

استفاده گردید که با توجه به ضریب تعیین به دست آمده ($R2 = 0/57$) می توان استنتاج کرد متغیر سلطه مردانه ۵۷ درصد از تغییرات متغیر تابع (احساس بیگانگی از خود) را تبیین می کند.

جدول شماره ۷: نتایج تحلیل همبستگی اسپیرمن (Rho) در باب رابطه بین سلطه مردانه و احساس بیگانگی زنان از خود

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی اسپیرمن	(N) تعداد	(P) سطح معناداری
احساس بیگانگی زنان از خود	سلطه مردانه	۰/۶۲	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۸: نتایج تحلیل همبستگی تای کندال در باب رابطه بین سلطه مردانه و احساس بیگانگی زنان از خود

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی تای کندال	(N) تعداد	(P) سطح معناداری
احساس بیگانگی زنان از خود	سلطه مردانه	۰/۵۸	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۹: نتایج تحلیل همبستگی پیرسون در باب رابطه بین سلطه مردانه و احساس بیگانگی زنان از خود

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون	(N) تعداد	(P) سطح معناداری
احساس بیگانگی زنان از خود	سلطه مردانه	۰/۶۶	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۱۰: تحلیل واریانس متغیر مستقل سلطه مردانه بر متغیر وابسته احساس بیگانگی زنان از خود

متغیر وارد شده به معادله	منابع تغییرات	مجموع مجدورات	df	میانگین مجدورات	F	سطح معناداری
سلطه مردانه	رگرسیون	۱۲۹۴۶/۴۹۷	۱	۱۲۹۴۶/۴۹۷	۵۲۱/۸۲۳	۰/۰۰
	باقیمانده	۹۴۷۷/۴۶۲	۳۸۲	۲۴/۸۱۰		
	کل	۲۲۴۲۳/۹۵۸	۳۸۳			

جدول شماره ۱۱: تحلیل رگرسیون متغیرهای سلطه مردانه و احساس بیگانگی زنان از خود

متغیر وارد شده به معادله	B	بتا	T نسبت	سطح معناداری T	R ²	خطای معیار برآورد
Constant	-۲/۸۰		-۲/۳۴	۰/۰۲	۰/۵۷	۱/۱۹
سلطه مردانه	۰/۳۲	۰/۷۶	۲۲/۸۴	۰/۰۰		۰/۰۱

۳- فرضیه سوم که ناظر بر رابطه مستقیم میان مردسالاری در خانواده و میزان بیگانگی از زندگی زناشویی است از طریق آزمون اسپیرمن، پیرسون و تای کندال تأیید شد. سپس جهت تعیین تاثیر متغیر مستقل (سلطه مردانه) بر متغیر وابسته (احساس بیگانگی از زندگی زناشویی) از تحلیل رگرسیون استفاده گردید که با توجه به ضریب تعیین به دست آمده ($R2 = 0/61$) می توان استنتاج

کرد متغیر سلطه مردانه ۶۱ درصد از تغییرات متغیر تابع (احساس بیگانگی از زندگی زناشویی) را تبیین می‌کند.

جدول شماره ۱۲: نتایج تحلیل همبستگی تای کندال در باب رابطه بین سلطه مردانه و احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی تای کندال	تعداد (N)	سطح معناداری (P)
احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی	سلطه مردانه	۰/۵۴	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۱۳: نتایج تحلیل همبستگی اسپیرمن (Rho) در باب رابطه بین سلطه مردانه و احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی اسپیرمن	تعداد (N)	سطح معناداری (P)
احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی	سلطه مردانه	۰/۵۸	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۱۴: نتایج تحلیل همبستگی پیرسون در باب رابطه بین سلطه مردانه و احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون	تعداد (N)	سطح معناداری (P)
احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی	سلطه مردانه	۰/۶۴	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۱۵: تحلیل واریانس متغیر مستقل سلطه مردانه بر متغیر وابسته احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی

متغیر وارد شده به معادله	منابع تغییرات	مجموع مجذورات	df	میانگین مجذورات	F	سطح معناداری
سلطه مردانه	رگرسیون	۱۲۵۸۱/۲۶۲	۱	۱۲۵۸۱/۲۶۲	۶۱۵/۵۸۸	۰/۰۰
	باقیمانده	۷۸۰۷/۲۳۸	۳۸۲	۲۰/۴۳۸		
	کل	۲۰۳۸۸/۵۰۰	۳۸۳			

جدول شماره ۱۶: تحلیل رگرسیون متغیرهای سلطه مردانه و بیگانگی زنان از زندگی زناشویی

متغیر وارد شده به معادله	B	بتا	T نسبت	سطح معناداری T	R ²	خطای معیار برآورد
Constant	-۰/۷۹		-۰/۷۳	۰/۴۶	۰/۶۱	۱/۰۸
سلطه مردانه	۰/۳۲	۰/۷۸	۲۴/۸۱	۰/۰۰		۰/۰۱

۴ - فرضیه چهارم که ناظر بر رابطه مستقیم میان متغیر احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زنان از خود است از طریق آزمون پیرسون و تای کندال تأیید گردید. بدین ترتیب با افزایش میزان احساس محرومیت نسبی در زنان میزان احساس بیگانگی آنان از خود نیز افزایش می‌یابد.

جدول شماره ۱۷: نتایج تحلیل همبستگی پیرسون در باب رابطه میان احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زنان از خود

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون	(N) تعداد	(P) سطح معناداری
احساس محرومیت نسبی	احساس بیگانگی زنان از خود	۰/۴۸	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۱۸: نتایج تحلیل همبستگی تای کندال در باب رابطه بین احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زنان از خود

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی تای کندال	(N) تعداد	(P) سطح معناداری
احساس محرومیت نسبی	احساس بیگانگی زنان از خود	۰/۴۱	۳۸۴	۰/۰۰

۵ - فرضیه پنجم که ناظر بر رابطه مستقیم احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زنان از روابط و زندگی زناشویی است از طریق آزمون همبستگی پیرسون و کندال تأیید شد. بدین ترتیب می توان استنتاج کرد که رابطه میان دو متغیر ناشی از تصادف و اتفاق نیست و رابطه واقعی و معنی داری از نظر آماری میان آنها وجود دارد.

جدول شماره ۱۹: نتایج تحلیل همبستگی آزمون پیرسون در باب رابطه بین احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی پیرسون	(N) تعداد	(P) سطح معناداری
احساس محرومیت نسبی	احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی	۰/۵۵	۳۸۴	۰/۰۰

جدول شماره ۲۰: نتایج تحلیل همبستگی آزمون تای کندال در باب رابطه بین احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی

متغیر وابسته	متغیر مستقل	ضریب همبستگی تای کندال	(N) تعداد	(P) سطح معناداری
احساس محرومیت نسبی	احساس بیگانگی زنان از زندگی زناشویی	۰/۴۰	۳۸۴	۰/۰۰

بررسی عوامل تاثیرگذار بر احساس بیگانگی از خود و از زندگی زناشویی

جهت تعیین میزان تاثیرات جمعی و هم زمان متغیرهای مردسالاری و احساس محرومیت نسبی بر متغیرهای وابسته احساس بیگانگی از خود و احساس بیگانگی از زندگی زناشویی در جامعه تحت مطالعه از تحلیل رگرسیون چندگانه استفاده شده است.

با عنایت به نتایج حاصله (جداول شماره ۲۱ و ۲۲)، با در نظر گرفتن سطوح معنی داری متغیرهای مردسالاری و احساس محرومیت نسبی پیش بینی کننده های میزان احساس بیگانگی

زنان از خود و از زندگی زناشویی به شمار می‌آیند و هر دو متغیر مستقل در مدل از قدرت پیش بینی کننده کافی برخوردار بوده به طوری که متغیرهای مردسالاری و احساس محرومیت نسبی با ضریب تعیین (R2) ۵۸ درصد و متغیرهای مردسالاری و احساس محرومیت نسبی با ضریب تعیین (R2) ۶۳ درصد تغییرات متغیرهای احساس بیگانگی از خود و بیگانگی از زندگی و روابط زناشویی در زنان را تبیین می‌کنند.

جدول شماره ۲۱: تحلیل رگرسیون چندگانه متغیرهای مردسالاری و احساس محرومیت نسبی بر احساس بیگانگی از خود

متغیر وارد شده به معادله	B	بتا	T نسبت	سطح معناداری T	R ²	خطای معیار برآورد
Constant	۷/۹۲		۳/۴	۰/۰۰	۰/۵۸	۲/۹۷
سلطه مردانه	۰/۲۱	۰/۴۹	۹/۳۶	۰/۰۰		۰/۰۲
احساس محرومیت نسبی	۰/۱۶	۰/۳۷	۷/۵۱	۰/۰۰		۰/۰۶

جدول شماره ۲۲: تحلیل رگرسیون چندگانه متغیرهای مردسالاری و احساس محرومیت نسبی بر احساس بیگانگی از زندگی زناشویی

متغیر وارد شده به معادله	B	بتا	T نسبت	سطح معناداری T	R ²	خطای معیار برآورد
Constant	۷/۹۲		۳/۴۰	۰/۰۰	۰/۶۳	۲/۳۲
سلطه مردانه	۰/۲۵	۰/۳۷	۸/۳۵	۰/۰۰		۰/۰۱
احساس محرومیت نسبی	۰/۱۸	۰/۲۹	۵/۷	۰/۰۰		۰/۰۳

نتیجه گیری

با عنایت به یافته‌های تحقیق، خصوصاً در بخش یافته‌های تبیینی و با استناد به اهداف تحقیق که ناظر بر تحلیل و تبیین جامعه‌شناختی تجربه زیسته زنان از سلطه مردانه و آثار و نتایج آن در شکل احساس فرودستی، احساس محرومیت نسبی، احساس بیگانگی از خود و از زندگی زناشویی و مانند آن بود، استنتاج کلی تحقیق نیز بر اساس مبانی نظری و مبتنی بر مدل و چارچوب نظری و نتایج حاصل از آزمون فرضیات و تحلیل رگرسیون چندگانه است.

در فرضیه اول تحقیق نیز که ناظر بر رابطه سلطه مردانه در خانواده و احساس محرومیت نسبی زنان است، یافته‌های تحقیق نشان داده این رابطه از نظر آماری معنی دار است. ضرائب همبستگی پیرسون، تای کندال و پیرسون در تست تجربی رابطه میان دو متغیر مردسالاری در خانواده و احساس محرومیت نسبی زنان، این فرضیه را تأیید کردند.

یافته فوق با نتایج مطالعات پیشین همخوانی دارد. جانسون (۱۹۹۲)، هولندر و میچل (۱۹۶۸)، دیویس (۱۹۶۹)، کرازبی (۱۹۷۶)، تیرابوسکی و ماس (۱۹۹۸) و ریس (۱۹۹۷) با تاکید بر این نکته که افراد از طریق مقایسه اجتماعی خود با دیگران به احساس محرومیت نسبی می‌رسند متذکر شدند که گروه‌های فرودست، گروه‌های اقلیت و گروه‌های محروم متأثر از روابط قدرت نابرابر بیش‌ترین میزان احساس محرومیت نسبی را دارا هستند. جانسون (۱۹۹۲) در تحقیق خود نشان داد که زنان به عنوان گروه فرودست^۱ در یک رابطه قدرت نابرابر درجه بالایی از احساس محرومیت نسبی را تجربه می‌کند.

رابطه میان سلطه مردانه در خانواده و احساس بیگانگی زنان از خود در فرضیه دوم تحقیق سنجیده شد. ضرائب همبستگی پیرسون، اسپیرمن و تای کندال به دست آمده مؤید رابطه معنی دار و مستقیم میان دو متغیر مستقل و وابسته است. به طوری که با افزایش میزان سلطه مردانه در خانواده، میزان احساس بیگانگی زنان از خود (Self-Alienation) افزایش می‌یابد.

بیگانگی از خود که یکی از صور و نسخ‌های (Types) بیگانگی است مبین انفصال و جدایی انسان از من حقیقی خود زیر نفوذ ساختارها، و نیروهای اجتماعی حاکم است. فروم، فردینبرگ، ابدأ سلطانا و وایلسکی معتقدند که بیگانگی از خود حالتی از هستی است که در آن انسان مغلوب و مقهور نظام اجتماعی و اقتصادی که عینیت و شیئیت یافته است می‌گردد و زیر نفوذ ساختارهای حاکم هرگونه اختیار، اراده و کنترل از او سلب و فرصت خودشناسی از او ساقط می‌گردد و همانظوری که اریش فروم مدعی است فرد بیگانه از خود با انفصال شناختی از مفهوم من واقعی یا ضمیر حقیقی روبروست.

بل و فورس (۱۹۵۶)، هارولد وایلسکی (۱۹۶۱)، اوکلی (۱۹۷۳)، میل (۱۹۷۷)، هورن بی (۲۰۰۳)، کویلد (۲۰۱۰) و ابدأ سلطانا (۲۰۱۰) بیگانگی زنان از خود را امری ساختاری می‌دانند که زیر نفوذ نظام مردسالار بر زنان تحمیل گردیده است. تحقیقات بل و فورس (۱۹۵۶)، وایلسکی (۱۹۶۱)، والبی (۱۹۹۹)، کویلد (۲۰۱۰)، هورن بی (۲۰۰۳) و سلطانا (۲۰۱۰) ضمن سنجش رابطه میان سلطه مردانه در خانواده و احساس بیگانگی زنان از خود مؤید فرضیه ششم تحقیق حاضر است. ضریب تعیین به دست آمده در تحلیل رگرسیون متغیرهای سلطه مردانه و

^۱. Subordinate

احساس بیگانگی زنان از خود برابر $R^2 = 0/57$ است که نشان می‌دهد متغیر مستقل مردسالاری در خانواده ۵۷ درصد از تغییرات مربوط به متغیر وابسته (بیگانگی زنان از خود) را تبیین می‌کند. در فرضیه سوم تحقیق نیز که ناظر بود بر رابطه معنی دار میان سلطه مردانه در خانواده و بیگانگی زنان از زندگی زناشویی نتایج آزمون‌های همبستگی تای کندال، اسپیرمن و پیرسون نشان داد که با افزایش میزان سلطه مردانه در خانواده، میزان احساس بیگانگی زنان از روابط زناشویی افزایش می‌یابد.

یافته فوق توسط نتایج مطالعات پیشین تأیید می‌گردد. یافته‌های پژوهشی هشام شرابی (۲۰۱۰)، سلطانا (۲۰۱۰)، کویلد (۲۰۱۰)، هورن بی (۲۰۰۳)، والبی (۱۹۹۹)، میل (۱۹۷۷) نیز از این فرضیه که ساختار مردسالارانه عامل و علت اصلی بیگانگی زنان از روابط زناشویی در خانواده است حمایت می‌کند.

رابطه میان احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی از خود در زنان تحت مطالعه از طریق آزمون‌های همبستگی پیرسون و تای کندال سنجیده شد. نتایج حاصله موید رابطه مستقیم و معنی دار میان دو متغیر بود، به طوری که با افزایش میزان احساس محرومیت نسبی در زنان، میزان احساس بیگانگی آنان از خود نیز افزایش می‌یافت. این یافته‌ها با نتایج مطالعات پیشین همخوانی دارد. هولندر و میچل (۱۹۶۸)، میل (۱۹۷۳)، کویلد (۲۰۱۰)، سلطانا (۲۰۱۰)، هورن بی (۲۰۰۳)، والبی (۱۹۹۹)، تیرابوسکی و ماس (۱۹۹۸) بین احساس محرومیت نسبی و بیگانگی از خود رابطه معنی داری را گزارش کرده‌اند.

رابطه میان احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی از زندگی زناشویی نیز که در جامعه مورد مطالعه که از طریق آزمون‌های پیرسون و تای کندال به اثبات رسیده بود در یافته‌های پژوهشی محققین پیشین نیز (جانسون ۱۹۹۲، ریس ۱۹۹۷، هشام شرابی ۲۰۱۰، میل ۱۹۷۷، سلطانا ۲۰۱۰، والبی ۱۹۹۹ و...) تأیید گردیده است.

نتایج تحلیل رگرسیون چندگانه نیز که مبین روابط منفرد، جمعی و هم زمان متغیرهای مستقل مردسالاری و احساس محرومیت نسبی و متغیرهای وابسته احساس بیگانگی از خود و بیگانگی از روابط زناشویی در جامعه تحت مطالعه بود نشان داد که دو متغیر مردسالاری و احساس محرومیت نسبی ۵۸ درصد از تغییرات متغیر احساس بیگانگی از خود و ۶۳ درصد نیز از تغییرات متغیر احساس بیگانگی از زندگی زناشویی را در جامعه تحت مطالعه تبیین می‌کنند.

پیشنهادات

اهمیت توجه به وضعیت زنان در اکثر جوامع تحت قیمومیت و سیطره مردان و توانمندسازی آنان جهت مشارکت در فراشد های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و خروج از وضعیت و موقعیت نابرابر و تبعیض آمیز در جامعه‌ای با ساختارهای مردسالار^۱ از آن جهت است که زنان اولاً نیمی از جمعیت هر جامعه‌ای را تشکیل می‌دهند و ثانیاً حرکت تکاملی اجتماعات زمینه‌ها و شرایط عینی تحول و تغییر را در وضعیت طبقات فرودست جامعه و خارج کردن آنان را از رکود و جمود و تقویت انگیزش در آنان جهت پیشرفت و نیاز به موفقیت (N-Act)^۲ به طور جبری به وجود آورده است (Monfred,1993:32).

در دهه‌های اخیر توجه به مسائل زنان خصوصاً موضوع مشارکت زنان در فراشد های اجتماعی و سیاسی و تأکید بر نقش آنان به عنوان یکی از مهمترین عاملین توسعه تا حد بسیار زیادی ناشی از تجربه شکست برنامه‌های توسعه در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی است. در بررسی این برنامه‌ها عواملی نظیر وجود و حاکمیت ساختارهای مردسالارانه در جوامع خصوصاً جوامع در حال توسعه، فقر بنیه‌ی اقتصادی، آموزشی و حرفه‌ای زنان و وجود قوانین حقوقی و مدنی بر سر راه شرکت زنان در سپهر عمومی از عوامل دخیل در عدم بهره‌گیری از مشارکت زنان و بسیاری از گروه‌های اجتماعی و به عنوان عوامل اصلی شکست برنامه‌های توسعه ارزیابی شده‌اند (هال و میدگلی، ۱۹۸۸؛ علوی تبار، ۱۳۸۰؛ عظیمی، ۱۳۷۳).

علیرغم دیدگاه‌های سنتی مبتنی بر ارزش‌های مردسالارانه و پاتریارکال، دیدگاه‌های نوین توسعه با تأکید بر نقش و شرکت همه گروه‌های اجتماعی در فرایند توسعه و رویکرد توسعه درون‌زا و پایدار، به زنان به عنوان عناصری فعال و خلاق در روند توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌نگرد.

تضعیف ساختار خانواده مردسالار زمینه را جهت توانمند شدن زنان از طریق توسعه آموزش و ارتقاء قابلیت‌های علمی و مهارت‌های حرفه‌ای از یک سو و افزایش استقلال مالی و کنترل بر منابع مالی و اقتصادی، بهره‌مندی از فرصت‌های برابر و کاهش میزان احساس فرودستی، احساس محرومیت نسبی و احساس بیگانگی از خود و از زندگی زناشویی فراهم سازد. لازم به

^۱. Patriarcal

^۲. Need To Achievement

تذکر است که تدابیر، سیاست‌ها و راهبردهای پیشنهاد شده اساساً مبتنی بر یافته‌های تحقیق و در پرتو نتایج حاصل از آن ارائه می‌گردند. در ذیل به اهم آنها اشاره می‌شود:

- ۱- تأکید بر لزوم پیوستگی مشارکت سیاسی و مشارکت اقتصادی زنان و عوامل مؤثر بر آنها
- ۲- تأکید بر لزوم فقرزدایی، کاهش وابستگی اقتصادی و افزایش کنترل زنان بر منابع اقتصادی و استقلال مالی
- ۳- پیوستگی میان نهادهای رسمی مرتبط با امور زنان و سازمان‌های غیر دولتی (NGO) فعال زنان
- ۴- اهتمام به تحقیق و مطالعات علمی
- ۵- طراحی برنامه‌های توانمندسازی و آموزش مهارت‌های زندگی برای زنان فرودست و آسیب پذیر در جامعه
- ۶- طراحی و اجرای طرح ملی ارتقاء شاخص‌های سیاسی زنان

منابع

- ابراهیمی، پریچهر (۱۳۶۸)، نگاهی به مفهوم از خودبیگانگی، رشد علوم اجتماعی، شماره ۵.
- ابراهیمی، پریچهر (۱۳۶۸)، نگاهی به مفهوم از خودبیگانگی، رشد علوم اجتماعی، شماره ۵.
- ابوت، پاملا و والاس (۱۳۷۶)، درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی، ترجمه مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران: انتشارات صنوبر.
- ادیبی، حسین، انصاری، عبدالمعبود (۱۳۵۸)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: انتشارات جامعه.
- اسمیت، جرمی آدام (۱۳۹۱)، زنان شاغل، مردان خانه دار، تهران: انتشارات علم.
- اسمیت، جرمی آدام (۲۰۰۹) زنان شاغل، مردان خانه دار، ترجمه محمد مهدی لیبی، تهران: نشر علم
- آزاده منصوره، اعظم و دهقان فرد، اعظم (۱۳۸۵)، "خشونت علیه زنان در تهران: نقش جامعه پذیری جنسیتی، منابع در دسترس زنان و روابط خانوادگی"، نشریه زن در توسعه، دوره ۴، شماره ۲-۱.
- جلیل، سمیه (۱۳۹۱)، مقایسه فرهنگ مردسالاری و طرح واره های ناسازگار بین زنان عادی و اقدام کننده به خودسوزی در استان کهگیلویه و بویراحمد، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی دکتر سوسن سهامی، دانشگاه علوم و تحقیقات تهران.

درویش ملأ، محمد حسین (۱۳۸۶)، رویکرد روان شناختی اجتماعی به محرومیت نسبی: مطالعه موردی جوانان شهر تهران، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته جامعه شناسی به راهنمایی دکتر محسنی تبریزی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

دورانت، ویل (۱۳۳۷)، تاریخ تمدن، بخش اول، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات اقبال.
 ریتزر، جرج (۱۳۷۴)، نظریه‌های جامعه شناسی، ترجمه احمدرضا غروی زاد، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
 شرابی، هشام (۱۹۸۷) پدرسالاری جدید، ترجمه سید احمد موثقی، تران: انتشارات کویر
 صمدی راد، انور (۱۳۸۲)، یافتن مکانیسم‌هایی برای افزایش مشارکت زنان در ابعاد سیاسی و اقتصادی، مرکز مشارکت زنان، تهران.

عظیمی رضانی، علی اکبر (۱۳۷۳)، نگاهی دیگر به نقش و اهمیت مشارکت و شورا در بهبود مدیریت آموزشی، فصلنامه مدیریت در آموزش و پرورش، دوره پنجم، تهران.

علوی تبار، علیرضا (۱۳۸۰)، الگوی مشارکت شهروندان در اداره امور شهرها، جلد دوم، تهران: انتشارات سازمان شهرداری‌های کشور.

گر، رابرت (۱۳۷۷)، چرا انسان‌ها شورش می‌کنند؟ ترجمه علی مرشدی زاد، تهران: مرکز مطالعات استراتژیک (راهبردی).

محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۰)، بیگانگی: طبقه بندی تئوری‌ها در مکاتب جامعه شناسی و روان شناسی، نامه علوم اجتماعی، جلد ۲، شماره ۲، انتشارات دانشگاه تهران.

محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۰)، آسیب شناسی محیط‌های آموزشی کشور: بررسی انزوای ارزشی و مشارکت اجتماعی موسسه پژوهش و آموزش عالی کشور، وزارت علوم تحقیقات و فناوری.

محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۸۳)، وندالیسم، تهران: انتشارات آن.
 میشل، آندره (۱۳۷۸)، جنبش‌های اجتماعی زنان، ترجمه هما زنجانی زاده، نشر روشنگران.

میلز، سارا (۱۳۸۹)، میشل فوکو، ترجمه داریوش نوری، نشر مرکز.
 همتی، رضا (۱۳۸۳)، "عوامل مؤثر بر خشونت مردان علیه زنان: مطالعه موردی خانواده‌های تهرانی". نشریه رفاه اجتماعی، دوره ۳، شماره ۱۲.

هولندر، ادوین پی و همکاران (۱۹۷۸)، روان شناسی اجتماعی: رهبری و قدرت تاثیرات ارتباط جمعی، افکار عمومی و فعالیت سیاسی، ترجمه احمد رضوانی، تهران: آستان قدس رضوی.

Bell, w. and force, M. (1956), "Social structure and participation in Different Types of Formal Associations", Social Froces, 34 (March):345-359.

Bellas, M, (2011)," Comparable worth in Academia: The Effects on Salaries of the Sex Composition and Labor Market Conditions of Academic Disciplines" American Sociological Review, Vol.59, No. 6(December):807-821

Benokraitis, N. and Feag in, J. (2005), Modern Sexism: Blatant.Subtle and Overt Discrimination, Englewood cliffs, New Jersey: prentice Hall.

Bernard, J. (1986), The Female World, New York: Free press.

- Blum, L. (1991, 2006), *Between Feminism and Labor* Berkeley: University of California Press.
- Cobuild, C. (2010), *Advanced Illustrated Dictionary*. Harper Collins Publishers Ltd: UK.
- Crosby, F.G. (1982), "Relative Deprivation and Working Women". Oxford, Oxford University Press.
- Davis, J. (1959). "A Formal Interpretation of the Theory of Relative Deprivation". *Sociometry*, 22(4): 280-296
- Dube, L. and Guimond, S. (1986), "Relative Deprivation and Social Protest". In J. Olson, C.P. Herman and M.zanna (Eds), *Relative Deprivation and Social Comparison*, Hillsdale, N.J: Erlbaum.
- Duncan Mitchell, G. (1968), *a Dictionary of Sociology of Sociology* Routledge and Kegan Poul, London.
- Freeman, H.and Jones, w. (1990).*social problems: Causes and controls*, Chicago: Rand Mc Nall y and Company.
- Fromm, E. (1966), *Fear of Freedom*, London: Unwin Books.
- Fuchs, V (2010), "Sex Differences in Economic Well -Being". *Science*, Vol.232 (April):459-464.
- Fuller, R. schoenberger, R. (2013)" The Gender Salary Gap" *Social Science Quarterly*, Vol.72, and No.4 (December):715-726
- Hall, A. and Midgely, I (2004), *Social Policy for Development*, London: Sage.
- Hornby, A. S. (2003). *Oxford Advanced Learner's Dictionary*. Oxford University Press: New York,
- Huffman, M. Velasco, S. and Bielby, w. (1996)" Where Sex Composition Matters Most: Comparing the Effects of Job Versus occupational Sex Composition of Earnings". *Sociological Focus*.Vol.29.No.3, (August):189-207.
- Lerner, G. (1989), *the Creation of Patriarchy*. Oxford University Press, New York.
- Macionis, J. J (2013), *Society: The Basics*, New Jersey: Prentica Hall
- Millet, K. (1977), *Sextual Politics*, New York: Doubleday
- Mitchell, J. (1971), *Women's Estate*. Harmondsworth, Penguin.
- Oakley, A. (1972), *Sex, Gender, and Society*. London: Temple Smith.
- Orum, A. and others, (1974). "Sex, Socialization and Politics", *American Sociological Review*, Vol. 59 (April): 197-209
- Parcel, T, Mueller, C. and Cuvelier, S. (1992). "Comparable worth and Occupation Labor Market:Explanations of Occupational Earnings Differentials",paper presented to the American Sociological Association, Now York.
- Pear, R (1998), *Women Reduce Lag in Earnings, But Dis parities Remain "* NewYork Times (September4):1, 7
- Ritzer, G (2010), *Handbook of Social Problems*, Thausand Oak, London
- Ritzier, G. (1995), *Contemporary Sociological Theories* Thousand Oaks. CA: Sage.
- Seeman, M. (1959), "on the Meaning of Alienation", *A.S.R.* 24, PP. 783-791
- Segal, M.w.and Hansen, A. (2013)," Value Rationales in policy Debates on Women in the Military ".*Social Science Quarterly* Vol.73, and No. 2 (June):296-309
- Sharabi, H. (2010), *Neopatriarchi: A Theory of Distorted Change in Arab Sociology*, New York: Mcmilan

- Simona Ciotlaus (2010), Questioning Women's Subordination: Cross-Cultural Insights from Anthropology. *Journal of Comparative Research in Anthropology and Sociology* Vol.1 (1):163-174.
- Slater C. (1960)," Class Differences in Definition of Role and Membership in Voluntary Associations among Urban Married Women".*American Journal of Sociology*.65 (May):616-619
- Smith, D. (1990), *Texts, Facts, and Femininity*; London: Rutledge.
- Spears, R. and Oyen, M. (1994) " people Like US: The In flounce of personal Deprivation and Group Membership on Justice Evaluations." *Journal of Experimental Social Psychology*, Vol.30, PP. 277-299.
- Stier, H. (1996)," Community and change in women's Occupations Following First childbirth ".*Social Science Quarterly*.Vol.77.No.1 (March):60-75
- Sultana, Abeda (2010)." Patriarchy and Women's,Subordination:A Theoretical AnalYSIS".*Signs* 6,3,pp.366-394
- Tiraboschi, Mauro and Mass,Anne(1998)," Reaction Preceived Deprivation in Ingroup and Outgroup:A Cross -Cultural Comparison ".*European Journal of Social Psychology*,Vol.28,PP.403 -421 Us Bureau of Census (1998),Washington, D.C
- Walby, S. (1990), *Theorizing Patriarchy*, Black well Publishers Ltd: Oxford, UK and Cambridge, U.S.A.
- Waldfogel, J. (2001)." The Effects Of children on women's Wages".*American Sociological Review*,Vol.62 No.2 (April):209-217
- Walker, I. and Pettigrew, W. (1984), " Relative Deprivation Theory: An Overview and Conceptual Critique". *British Journal of Social Psychology*, Vol. 23: pp.301-310.
- Wilensky, H (1964), "Mass Society and Mass Culture: InterdePence or IndePence?" *American Sociological Review* 28(April):173-197